

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال ششم شماره ۶۳ - بهمن ۱۳۷۸

باز هم بحثی پیرامون توفان و کنفدراسیون

روزی که عوامل نقابدار توده‌ای، مبارزه با سیاست‌های ضد خلقی شوروی رادر کنفدراسیون به زیر سؤال کشیدند و با عمال شوروی در یمن و سوریه و عراق محصور شدند و خط مشی منحرف مبارزه چریکی را به کنفدراسیون تحمیل کردند از این سازمان مبارز و انقلابی به جز بخشهای مجزا چیزی باقی نماند. بزرگداشت گذشته کنفدراسیون یعنی برخورد به این اشتباهات و روشن کردن نقش عواملی است که این ماموریت نامقدس را به انجام رساندند. بزرگداشت کنفدراسیون یعنی تکیه بر مبارزات ضد رژیم شاهنشاهی آن و حقانیت آن در گذشته و تاکید مجدد بر مبارزه آن بر علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی.

ادامه در صفحه ۲

امسال چهل سال از تاریخ پر افتخار مبارزات کنفدراسیون جهانی می‌گذرد. این سازمان که به قیمت زندگی و فداکاری هزاران نفر از توده دانشجو در خارج از کشور، نقشی انقلابی و مترقی در نابودی رژیم پهلوی و افشاء امپریالیسم و ابر قدرت شوروی ایفاء کرد، به حق مورد تمجید دوست و نفرت دشمنان آن است. این سازمان لحظه‌ای از مبارزه با رژیم منفور محمد رضا شاه و اربابش امپریالیسم جهانی باز نایستاد و حزب توده ستون پنجم و دست دراز شده ابر قدرت شوروی در ایران را همراه با سیاستهای ضد خلقی این ابر قدرت افشاء کرد.

موفقیت کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی تا آن روز بود که به خط مشی سنتی خود وفادار ماند.

جنبش دموکراتیک مردم و انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی

همین طرحهای پیش ساخته بورژوازی برای کنترل مبارزه مردم، خود ناشی از واقعیت جوشان حرکت مادی است که در بطن جامعه می‌جوشد. پس ما در کنار دو جناح هیات حاکمه که هر کدام به نحوی در پی حفظ نظام‌اند با عامل اساسی و قطعی دیگری به نام مردم روبرو هستیم. پرسش این است که مردم چه می‌گویند و چه می‌خواهند. ولی قبل از ورود به این بحث ما به برخی واقعیت‌های عینی جامعه ایران اشاره می‌کنیم.

واقعیت‌ها:

۱- اختلافات جناح خاتمی با جناح ولایت فقیه
ادامه در صفحه ۴

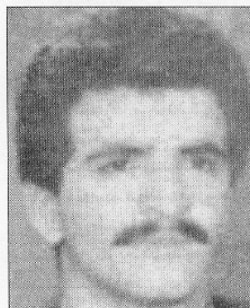
گرفت. بورژوازی صنعتی با درک نارضائی مردم، از بالا با طرح خواست جامعه مدنی و آزادی نسبی مطبوعات و احترام به قانون و نظایر این اقدامات رفرمیستی مردم را برای شرکت در انتخابات مجلس دوره ششم بسیج می‌کند با این هدف که سیل نارضائی مردم را در همان مجاری قانونی که باعث ایجاد راهکارهای کنترل جنبش مردم خواهد بود، هدایت نماید و از این راه کل نظام جمهوری اسلامی را نجات دهد. در این امر نیز تا کنون ناموفق نبوده است. وی با این کار مبارزه مردم برای دموکراسی و عدالت اجتماعی را در کادر حل اختلافات هیات حاکمه محدود می‌کند و خطر انقلاب اجتماعی را با فریب مردم برای مدت‌ها دفع می‌نماید.

فرجام تحولات عمیق دموکراتیک در ایران منوط به آن است که آیا طبقه کارگر نقش همدست بورژوازی اصلاح طلب را بازی خواهد کرد، همدستی که از لحاظ نیروی تعرض علیه حکومت استبدادی، توانا ولی از نقطه نظر سیاسی ناتوان است. یا اینکه نقش رهبری مبارزات دموکراتیک کنونی و توده‌ای بدست طبقه کارگر می‌افتد. روشن است که در شرایط پراکندگی نهضت کمونیستی و ضعف نفوذ حزب واحد طبقه کارگر ایران این رهبری در دست بورژوازی اصلاح طلب خواهد افتاد که مردم را به منزله عامل فشاری در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی علیه جناح بورژوازی تجاری موسوم به راست سنتی به کار خواهد

چگونه می‌توانیم لوث می‌شود

(یادی از پیروز دوانی و این بار با نام خودش)

خوانندگان عزیز



شما در طی سالهای اخیر با برخی اعلامیه‌هایی در صفحات "توفان" آشنا شدید که در ایران منتشر شده بودند و به تدریج برحسب شرایط و موضوعیت در صفحات محدود نشریه "توفان" بازتاب یافتند. بسیاری از این اعلامیه‌ها از طریق جانب‌باخته پیروز دوانی و دوستانش بدست ما می‌رسید که در ایران آن را تکثیر کرده و توزیع می‌کردیم. تا روزی که از وضعیت پیروز دوانی پس از دستگیری بی‌خبر بودیم، ناچار بودیم از ذکر منبع تحلیلی و اعلامیه‌های مندرج در "توفان" خودداری کنیم. حال که نشریه پژوهشی پیام امروز به درج بولتن ۲۲ مبادرت کرده است و قتل پیروز دوانی بدست رژیم جمهوری اسلامی قطعی به نظر می‌رسد، ما

نیز بیان این مطلب را بلامانع می‌دانیم. این است که اعلام می‌داریم که بخشهایی از بولتن ۲۲ و سایر اعلامیه‌های درون کشور که از همین منبع به دست ما برای توزیع و انتشار می‌رسید، در صفحات نشریه ما به چاپ رسیده است. شما می‌توانید به مقاله بیست سال حکومت خون و شمشیر و یا مقاله شماره ویژه جنبش دانشجویی به اعلامیه مربوط به تحلیل جنبش دانشجویی در ایران و پاره‌ای دیگر از اعلامیه‌ای درون کشور که در "توفان" بدون ذکر ماخذ درج شده بود، مراجعه کنید. با نزدیک شدن انتخابات مجلس ششم ادامه در صفحه ۷

دو نوع زندانی سیاسی در ایران

(در رابطه با حکم اعدام ۱۳ هموطن یهودی)

این درست است که رژیم جمهوری اسلامی به علت سوء سابقه و اتهامات بی‌اساسی که برای از بین بردن مخالفین خود به آن‌ها می‌بندد و حتی در اکثر موارد بدون بیان جرم، آن‌ها را سر به نیست می‌کند، قابل اعتماد نیست. از یک رژیم اسلامی بیش از این نیز نمی‌توان انتظار داشت زیرا هر جا پای مصالح اسلام عزیز به میان آید می‌توان دروغ گفت و فریبکاری کرد و به تحقیر انسان‌ها دامن زد. رژیم جمهوری اسلامی از زمره رژیم‌های بربرمنش تاریخ بشریت است که تنها با قلداری و گردن کلفتی و خودداری زمامداری می‌نماید. در کشور ما هیچ دادرسی نیست که به فریاد تظلم خواهی کسی رسیدگی کند و همه می‌دانند که در مقابل بی قانونی قوه مجریه دستشان به هیچ مرجعی نمی‌رسد. رژیمی که سر هموطنان مسیحی را با دست

ادامه در صفحه ۱۰

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

توفان و کنفدراسیون...

بزرگداشت کنفدراسیون یعنی بزرگداشت همه آن کسانی که در راه آزادی و استقلال ایران چه در دوران سلسله منقر پهلوی و چه در دوران رژیم جمهوری اسلامی جان باختند تا چون مشعلی فروزان برای نسل جوان آینده ایران بدرخشند. بدرخشند تا کسی خیال همدستی با امپریالیست‌ها، همدستی با رویزیونیست‌ها، همدستی با سلطنت‌طلبان خائن را به ذهن خود نیز راه ندهد. درود ما بر هوشنگ امیرپور، محمود مشایخی، موسوی، بزرگ‌زاد و ده‌ها نفر وفاداران به خط مشی مبارزاتی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی.

برخی از کسانی که روزی در این جمع دموکراتیک و ضد امپریالیستی که از ویژه‌گیهای اساسی کنفدراسیون جهانی بود، شرکت داشتند با پشت کردن به دستاوردهای این سازمان در کنار مدعی بی‌تخت و تاج سلطنت در ایران قرار گرفته با دشمنان سوگند خورده کنفدراسیون نظیر داریوش همایون، اندیشمند حزب‌الله رستاخیز و ثورسین استبداد شاهی و نو استبداد فرزندی بی‌تخت و تاجش نشست و برخاست کرده و به بحث و مشاوره "دموکراتیک" مشغول‌اند. این عده با نفی واقعیت امپریالیسم به تمام گذشته انقلابی کنفدراسیون لجن می‌پاشند و آن روز دور نخواهد بود که در پرتو "شناخت" جدیدشان به بررسی مجدد انتقادی از تاریخ مبارزات کنفدراسیون بپردازند، ارکان اساسی آن را مورد سؤال قرار دهند و از گذشته خود طلب مغفرت نمایند و این بازی مضحک "دموکراتیک" را که بر آن نام تمرین دموکراسی گذارده‌اند با دشمنان مردم ایران و عمال رژیم سلطنت و امپریالیسم ادامه دهند. بر این مبنا نمی‌توان به بزرگداشت کنفدراسیون جهانی پرداخت و وقایع تعیین کننده گذشته آن را کتمان کرد و از "قهرمانان" توبه‌کار و شیرین سخنوران توده‌ای دعوت به عمل آورد تا در آن مجمع آب تطهیر بر اعمال ننگین گذشته خود بریزند. آن کسانی که امروز مفهوم امپریالیسم را نادرست ارزیابی کرده و با سلطنت‌طلبان همکاری کرده و به بهانه تمرین "دموکراسی" دشمنان مردم ایران را مجلسی می‌کنند، آن کسانی که در مورد قرارداد ننگین همکاری برخی از این "قهرمانان" با رژیم صدام حسین مبنی بر صحنه‌گردان بر مالکیت عراق بر خوزستان ایران سکوت اختیار می‌کنند، شایسته آن نیستند که گلی از افتخارات کنفدراسیون را بر تارک خود زنند. گذشته کنفدراسیون نوستالژی نیست که مسکن بی‌عملی بوده و یا پوششی بر اعمال ضدانقلابی عده‌ای قرار گیرد که با نظریات

ارتجاعی کنونی بر افتخارات گذشته کنفدراسیون لم می‌دهند. بزرگداشت کنفدراسیون، بزرگداشت مبارزات آن است، تکیه بر محورهای عقیدتی آن، زنده نگهداشتن نقش توده‌ها در آن و گرامیداشت همه رفقای جانبخته آن است که دیگر در میان ما نیستند. بزرگداشت کنفدراسیون برافراشتن پرچم ستمهای انقلابی و دموکراتیک آن است که مدتهای مدید توسط همه نیروهای انقلابی درون کنفدراسیون تا آستانه انشعاب از مشی سنتی کنفدراسیون از آن پیروی می‌شد. ما در اینجا خوانندگان گرامی را به سندی از توفان رجوع می‌دهیم که در دفاع از کنفدراسیون، در افشاء دارودسته حزب توده ایران نوشته است. حزب توده در آن دوران در تلاش بود که زمینه فعالیت قانونی خود را در ایران فراهم آورد. حزب توده، توده دانشجوی را به ایجاد جبهه ضد دیکتاتوری دعوت می‌کرد تا مبدا مبارزه مردم رژیم منقر پهلوی را ساقط نماید. سیاست آن روز وی دقیقاً مانند سیاست امروز وی است که به دنبال یک جبهه وسیع برای "طرد ولایت فقیه" می‌گردد که شاید آن را در چهل سالگی کنفدراسیون به دنیا آورد.

توفان ارگان سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان دوره سوم شماره ۸ مورخ فروردین ماه ۱۳۴۷ در دفاع از کنفدراسیون جهانی و توطئه عمال پنهان و آشکار حزب توده که مرتباً در کنفدراسیون اخلال می‌کردند تحت عنوان "رویزیونیست‌های ایران و کنفدراسیون" نوشت:

"از آن روزی که رویزیونیست‌های اتحاد جماهیر شوروی به آرمانهای خلقهای زحمتکش ایران خیانت ورزیدند و به حمایت از محمد رضا شاه-دشمن شماره یک مردم ایران- شتافتند، طبعاً خشم و نفرت نیروهای ملی و دموکراتیک ایران را برانگیختند. کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی نیز به مثابه بخشی از نهضت ملی و دموکراتیک مردم ایران نمی‌توانست از این رهگذر برکنار بماند و این روش خصمانه دولت رویزیونیستی را نسبت به خلقهای اسیر ایران محکوم نسازد. اگر کنفدراسیون به انجام چنین وظیفه‌ای پرداخت بدان خاطر نبود که باصلاح می‌خواهد لقمه‌های بزرگتر از دهان خود بر دارد و "جای خالی احزاب را پر کند".

ولی رویزیونیست‌های حزب توده ایران از جنبش دانشجویی چنین انتظاری نداشتند. آن‌ها با کلیه وسایل کوشیدند که این جنبش را از انجام چنین وظیفه‌ای باز دارند. اگر چه آنان دیگر نمی‌توانستند لفظاً خصلت ملی و دموکراتیک جنبش و کنفدراسیون دانشجویان را انکار کنند ولی کوشیدند

جنبش وانمود کنند که گویا محکوم کردن کمکهای شوروی به محمد رضا شاه "مباین خصلت ملی و دموکراتیک جنبش دانشجویان ایرانی و در نتیجه به زیان آن" می‌باشد. آن‌ها از خصلت ملی و دموکراتیک جنبش این را می‌فهمیدند که کنفدراسیون با هیچ نیروی سیاسی-ولو این نیرو به جنگ با مردم ایران هم پرداخته باشد- در نیفتد. زیرا به عقیده آن‌ها در افتادن با این نیروی سیاسی "موجب تشدید اختلاف و تفرقه" می‌شود و جنبش دانشجویی را به ضعف و ناکامی می‌کشانند.

برای یک دانشجویان حائز اهمیت است که ضمن دفع حملات تبلیغاتی منظم رویزیونیست‌های حزب توده ایران خصلت و علت این حملات را ارزیابی کنند و از آن‌ها درس بگیرند. این درس نه تنها به مبارزات کنفدراسیون کمک می‌کند بلکه می‌تواند به بینش اجتماعی یک دانشجویان دقت بیشتری بخشد. بنابر این از نظر ما حملات دستگاههای تبلیغاتی رویزیونیست‌ها به کنفدراسیون برای جنبش دانشجویی امر خوبی است نه بد. و این اولین باری نیست که ما این واقعیت را خاطر نشان می‌سازیم. امروزه بسیاری از دانشجویان به خوبی می‌دانند که چرا جنبش دانشجویی آن‌ها مورد حمله رویزیونیست‌ها قرار گرفته است و پیوند این حمله با سیاست عمومی رویزیونیست‌ها چیست. چندی پیش رویزیونیست‌ها جزوه‌ای بنام "ما و کنفدراسیون" انتشار دادند. انتشار جزوه مزبور نه اولین حمله رویزیونیست‌ها به جنبش مترقی دانشجویان بود و نه آخرین آن. ولی جزوه مذکور را باید بعنوان جمع بندی بینش مرتجعانه رویزیونیست‌های حزب توده ایران در مورد جنبش دانشجویی دانست.

ما با وجود محدودیت امکانات و حجم "توفان" می‌کوشیم برخورد رویزیونیست‌های حزب توده را نسبت به جنبش دانشجویی جمع بندی نمائیم و عیان سازیم که آن‌ها از جنبش چه میخواهند:

۱- رویزیونیست‌ها معتقدند که "از آنجا که جنبش در داخل کشور ضعیف است و در واقع دوران فروکش را می‌گذراند به ناچار در خارج نمی‌توان در انتظار جنبش وسیعی بود". البته وسعت جنبش در خارج با جنبش مردم در داخل کشور ارتباط و تناسب خاصی دارد ولی نباید این ارتباط و تناسب را مکانیکی دانست و تنها به ظواهر امر نگریست. اگر صدای خلق در داخل کشور خاموش است به علت عدم آگاهی و فقدان رشد فکری مردم نیست بلکه رژیم ترور و اختناق فعلی می‌کوشد هر صدائی را به خفقتان اندازد. اگر مردم ایران از آزادی نسبی-نظیر ادامه در صفحه ۳

توفان و کنفدراسیون...

آزادی نسبی دانشجویان در خارج کشور - برخوردار بودند، مسلماً فریاد مبارزات حق طلبانه آن‌ها گوش رویونیست‌ها را هم کر می‌کرد و آن وقت حتی رویونیست‌ها وسعت جنبش در داخل کشور را هم می‌دیدند.

حتی با وجود فقدان هرگونه آزادی عمل صدای دانشجویان ایرانی که در داخل کشور مبارزه می‌کنند. بگوش جهانیان می‌رسد و تنها رویونیست‌ها هستند که جنبش دانشجویان شجاع داخل کشور را ناچیز می‌شمارند. آنچه امروز می‌تواند جنبش دانشجویان را - مثلاً در خارج از کشور - وسعت بخشد رشد سیاسی آن‌ها و آگاهیشان از تضادهای اساسی جامعه ایران است.

۲- به عقیده آن‌ها "ترکیب خود جنبش ضعف آن را همیشه در بر دارد. یعنی از یک طرف (دانشجویان) اکثر از طبقات مرفه هستند که یا اصولاً با هدفهای جنبش مخالفند و یا در فعالیتهای اجتماعی شرکت نمی‌کنند و از طرف دیگر..." بنا بر این به نظر آن‌ها اگر جنبش در داخل کشور هم در دوران "فروکش" نمی‌بود. باز نباید از جنبش دانشجویی انتظار زیاد داشت. زیرا دانشجویان غالباً از طبقات مرفه هستند که "اصولاً با هدفهای جنبش مخالفند". به عقیده ما اولاً اکثریت دانشجویان ما از لحاظ طبقاتی به خرده بورژوازی شهری تعلق دارند و از آنجا که خرده بورژوازی شهری در تضاد با رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک کنونی است باید دانشجویان را بالقوه در تضاد با رژیم بدانیم و ثانیاً در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بطور کلی جهت مبارزات دانشجویی دموکراتیک و ضد امپریالیستی است. البته دانشجویان این کشورها - هر قدر هم که مترقی باشند - به تنهایی قادر به حل تضادهای اساسی جامعه خود نیستند ولی نادیده گرفتن نقش پر ارج دانشجویان این کشورها و به دیده نگرفتن کلیه عواملی که به جنبش آن‌ها خصلت ملی و دموکراتیک می‌دهد خطای بزرگی است.

۳- آنچه در بالا گفتیم برداشت "عینی" رویونیست‌ها از جنبش دانشجویی است. با این برداشت عملاً کوشش می‌شود که جنبش دانشجویی تنها در چهارچوب همان امکاناتی که رویونیست‌ها برایش قائلند، گام بردارند. مثلاً فعالیت‌های خود را در این جهت متمرکز سازد "که سازمانهای دانشجویی در ایران و در خارج کشور از طرف مقامات ایران" به رسمیت شناخته شود. به عقیده آن‌ها "مسئله به رسمیت شناختن سازمان‌های دانشجویی اهمیت زیادی دارد و باید در مبارزه ویژه

عفو یا وحشت از انتقام

رژیم جمهوری اسلامی روز یکشنبه ۱۲ دی ماه سال جاری یک بار دیگر نشان داد که تا چه حد در مقابل فشار مردم و جامعه زبون است و از فردای خود می‌هراسد. رژیم این روز را روز زهرچشم گرفتن از جوانان ایران می‌دانست. در این روز قرار بود مرتضی امینی مقدم نوجوانی که به نوشته روزنامه اخبار اقتصاد "به سختی می‌توان پذیرفت سن (اش) از ۱۶.۱۵ تجاوز کند" به نمایندگی از میلیون‌ها جوان ایرانی به دار آویخته شود.

مرتضی امینی مقدم کسی است که در کنار دوستش حامد ناظمی (۱۳ ساله) دیگر تاب تحمل گرگ‌های حزب الهی را که تحت نام "ناهیان از منکر" برای انجام هرگونه فجایع و فزاحت‌ها در این مملکت از هفت دولت آزادند، نیاورده و هادی محبی، فرمانده گردان عاشورای جمهوری اسلامی را به هلاکت رسانده‌اند.

اگر یک سال و اندی است که پرونده قاتلین قتل‌های سیاسی را خوابانده‌اند، چه باک. برای محاکمه این نوجوانان و کودکان سه روز کافی است. به ویژه در دادگاهی که به قول روزنامه ایران "حجت‌الاسلام کوه کمره‌ای همزمان نقش قاضی، دادستان و هیئت منصفه را بر عهده داشت و متهمان فاقد وکیل مدافع بودند" ولی روز ۱۲ دی جمهوری اسلامی با تمام آهن و تلپ‌هایش مقهور قهر مردم شد. علیرغم اینکه حلقه داریش از ۴۰ دقیقه برگردن مرتضی سنگینی می‌کرد، اعتراضات حاضرین و وحشت رژیم از پیامدهای این جنایت انتقام‌جویانه، او را بر آن داشت تا با تاکتیک فرار به جلو، ناگهان مدعی شود که پدر مقتول از قصاص متهم انصراف داده است. آنان که دستانشان به درازای جنایت و خونریزی و خیانت و تجاوز به مال و جان و عفت است، همان‌هایی که زندانی بی‌پناه سیاسی را در شهریور ۶۷ از دم تیغ گذرانیدند، ناگهان به یادشان آمد که "در عفو لدتی است که در انتقام نیست" و این اقدام پسندیده "اولیای محبی را ستودند. فشار هزاران تن از حاضرین در میدان اعدام، جمهوری اسلامی را به عقب راند ولی گرگ‌های ناهی از منکر و انصار و تاراز خشم جوانان در امان نبوده و نیستند. هنوز عقب‌نشینی رژیم در تمامی کشور انتشار نیافته بود که جوانان نجف‌آبادی و اهوازی و... باز هم به عاملین رژیم حمله بردند و آنان را به سختی مجروح کردند. یورش این جوانان و درگیری آنان با عمال رژیم، ادامه خیزش‌های مردمی است که منطق بر روحیه سنی نوجوان بیرون می‌زند. این حملات عصیان تمامی ملتی است که دیر یا زود این پلیدان را از اوج عزت به حضیض ذلت خواهد نشانید. □

برای نیل به آن "بدین نکات توجه کرد: "برای پیش بردن این خواست باید به قانون کار در مورد حق تشکیل سندیکا استناد کرد" و "برای پیش بردن این خواست باید واقع بین بود یعنی از هرگونه شعار و عمل چپروانه و شعارهای تند و افراطی سیاسی اجتناب کرد" و هم چنین از نظر آن‌ها "...اهمیت به رسمیت شناختن این سازمانها از آنجاست که این مبارزه هم صنفی است و هم سیاسی که می‌تواند توده‌های دانشجو را جلب کند و رژیم را به عقب نشینی وادارد و امکانات قانونی برای مبارزات گوناگون در راه خواستهای صنفی و سیاسی دانشجویان به وجود آورد" (تکیه کلمات از ماست). گویا بر رویونیست‌ها پوشیده است که کلیه فعالیتهای جنبش دانشجویی به مذاق محمد رضا شاه "چپ روی" و "تند" و "افراطی" است. اگر بنا بر آن باشد که بخاطر به رسمیت شناخته شدن از این فعالیت‌ها احتراز گردد معلوم نیست که اصولاً هدف به رسمیت شناخته شدن چیست: "قانون کار مورد تشکیل سندیکا" که رویونیست‌ها بدان استناد می‌کنند اصولاً امکان حداقل فعالیت‌های مطلقاً صنفی اصناف را هم ایجاد نکرده است چه رسد به فعالیتهای سیاسی که بناچار از جمله وظایف عمده جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی دانشجویان قرارگرفته است. آنچه رویونیست‌ها نامش را "عقب نشینی رژیم" می‌گذارند به خود رویونیست‌ها ارزانی باد. برای دانشجویان هزاران بار گرامی‌تر است که به فعالیت ضد امپریالیستی و دموکراتیک بپردازند تا آن که از آن صرف‌نظر کنند باین امید که شاید روزی مورد تفقد محمد رضا شاه قرارگیرند و به رسمیت شناخته شوند.

اینهاست آنچه عیناً و ذهناً رویونیست‌ها را در تضاد با کنفدراسیون نگاه داشته است. آن‌ها می‌بینند که خود بقهقرا گرائیده‌اند و چون دیگر نمی‌توانند به پیش روند، می‌کوشند که دیگران را به عقب بکشانند. از آنجا که خودشان می‌خواهند از طرف محمد رضا شاه به رسمیت شناخته شوند بهتر می‌دانند که قبل از آن‌ها دیگران به خفت این "به رسمیت شناخته شدن" تن در دهند تا لااقل کسانی در رسوائی آینده آنان شریک باشند. به عقیده ما یادآوری آن‌ها از نقاط تاریکی که متأسفانه در نهضت دانشجویی وجود دارد، محملی است برای به عقب نگاه‌داشتن جنبش دانشجویی.

ما نیز معتقدیم که در گذشته نهضت دانشجویی نقاط تاریکی وجود دارد که البته به هیچ وجه نباید از آن گذشت و علیرغم مسایل اشتباه‌آمیز برخی از دوستان دانشجو باید این نقاط تاریک را یک بار برای ادامه در صفحه ۴

توفان و کنفدراسیون...

همیشه روشن ساخت تا نفاق افکنان نتوانند از وجود آنها سوء استفاده کنند. ولی ما هرگز عقیده نداریم که این نقاط تاریک تعیین کننده جهت حرکت کنفدراسیون بوده اند. بلکه به نظر ما کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در سالهای اخیر در جنبش ملی و دموکراتیک میهن ما نقش شایسته ای ایفاء کرده است. یکی از نقاط تاریک ورود کنفدراسیون به "کنفرانس بین المللی دانشجویان" (کوسک) بود. رشد جنبش دانشجویی همچنان به پیشرفت و تکامل خود ادامه می دهد و دیگر اجازه نخواهد داد که چنین نقاط تاریکی در فعالیت جنبش بروز کند. اکنون کنفدراسیون به عضویت اتحادیه بین المللی دانشجویان در آمده است. متأسفانه ورود به این اتحادیه در زمانی صورت گرفت که اتحادیه به یک سازمان بوروکرات تبدیل شده است که در آن رویزیونیست ها اختیارات فراوانی دارند و می کوشند که نظریات ضددموکراتیک خود را به جنبش جهانی دانشجویان تحمیل نمایند. از آنجا که رویزیونیسم از در سازش با امپریالیسم در آمده است می کوشد اتحادیه را نیز به سازش با "کوسک" وادارد. کنفرانس دانشجویان ایرانی باید با این سازش جداً مخالفت کند. رویزیونیست های ایران در جزوه "ما و کنفدراسیون" می کوشند سازش اتحادیه با "کوسک" را توجیه کنند. به نظر آنها "اتحاد بخاطر اتحاد نیست بلکه بر پایه اصول دموکراتیک و مترقی یعنی مبارزه در راه صلح، دموکراسی، استقلال ملی و بر ضد امپریالیسم و استعمار میباید انجام گیرد و این اصول باید مورد قبول کوسک واقع شود" (تکیه روی کلمات از ماست) و در همانجا به محمل تشویریک متوسل می شوند و کسانی را که "می گویند شما که از عضویت در کوسک انتقاد می کنید چرا خودتان برای اتحاد با کوسک تلاش می کنید" بدان متهم می کنند که "اینها پیوند دیالکتیکی اتحاد و مبارزه را نمی فهمند". به عقیده مارکسیست-لنینیستها پیوند دیالکتیکی اتحاد و مبارزه تنها در میان نیروهای درون خلق می تواند وجود داشته باشد والا خلق ویتنام هم با جانسون "پیوند دیالکتیکی وحدت و مبارزه" برقرار می کرد. از آن سازمانی که ساخته امپریالیسم هاست، از تراستها و کارتلها و از آن همتر از سازمان جاسوسی (سیا) پول می گیرد و رهبرانش اعضاء (سیا) هستند، نمی توان انتظار مبارزه "برضد امپریالیسم و استعمار" را داشت.

آیا رویزیونیست ها با گفتارهای رنگارنگ خود، میج خودشان را باز نمی کنند؟

توفان در این زمینه باز سخن خواهد گفت. □

انتخابات مجلس...

اختلافات میان دو قشر اجتماعی، اختلاف میان بورژوازی صنعتی (ملی، لیبرال، متوسط) همراه با تکنوکراتهای مدرن از طرفی با بورژوازی تجاری سنتی همراه با تکنوکرات های عقبگرا از سوی دیگر است. این مبارزه جدی است.

۲- رفرمیست های مذهبی خواهان آنند که برای حفظ و تحکیم نظام جمهوری اسلامی به رفرم هایی در عرصه سیاسی دست زده شود و با ایجاد امنیت داخلی با ممالک خارج و به ویژه آمریکا مناسبات دیپلماتیک برقرار کنند و با حمایت سرمایه گزاری های خارجی بر بحران داخلی غلبه کنند.

۳- جناح بورژوازی تجاری در آستانه هزاره سوم با نگرشی که میراث هزاره اول است با هرگونه رفرمی مخالف است و مرگ خود را در این رفرم ها می بیند. وی معتقد است باید با تشدید فشار و با استبداد و خودسری هر چه تمامتر به حفظ ولایت فقیه پرداخت. ۴- عرصه های این مبارزه را می توان چنین خلاصه کرد. مبارزه با شیوه کار شورای نگهبان مبنی بر تعیین استصوابی نامزدهای نمایندگی به صورت خودسرانه و جناحی، تلاش برای کسب اکثریت آراء و اکثریت نمایندگان در ششمین دوره مجلس شورای اسلامی، تغییر قانون مطبوعات و استیضاح وزیر ارشاد اسلامی، محاکمه نویسندگان حامی جامعه مدنی و ممنوعیت روزنامه های هوادار اصلاحات، مبارزه با شیوه کار وزارت دادگستری و نهاد قضائی در جمهوری اسلامی که شامل دادگاههای انقلاب و نظامی و دادگاه ویژه روحانیت و دادگاههای عادی و غیره است، مبارزه بر سر کنترل وزارت کشور و اطلاعات، و یا نوع برخورد به پرونده قتل های زنجیره ای در ایران. همه اینها عرصه های زور آزمائی این دو جناح است.

۵- برای کسب اکثریت در انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی، جناح قشریون تلاش دارد با پیروزی در عرصه ممنوعیت مطبوعات، محاکمه عبدالله نوری و شمس الواعظین، رد صلاحیت نامزدهای نمایندگی جناح مخالف و تغییر قانون انتخابات و نظایر آن ها شرایطی را ایجاد کند که با اهرمهای خود ساخته استبداد مانع از آن شود که جناح اصلاح طلب به مجلس دست یافته، اکثریت را بدست آورده و قوانینی را بر علیه جناح مخالف به تصویب رسانده و سپس دستش برای تکیه بر قانون و اتکاء به جامعه مدنی باز شود و بورژوازی تجاری را که خواهان بحران و هرج و مرج و فقدان حساب و کتاب است، گوشمالی بدهد.

۶- طبیعی است که پیروزی جناح رفرمیستها بطور عینی به تسهیل نسبی کار کمیونستها نیز کمک می کند قانون ارتجاعی بورژوازی را بجای بی قانونی محافل فشار می گذارد. به همین جهت ما ممنوعیت مطبوعات

هوادار اصلاحات را با دلایل مسخره جناح مقابل محکوم کردیم. ما مخالف اقدامات خودسرانه شورای نگهبان هستیم علیرغم اینکه می دانیم حتی اتخاذ بی طرفی آنها- بر فرض محال- نسبت به گزینش هواداران اصلاحات برای شرکت در انتخابات نیز ذره ای از جنبه غیر دموکراتیک و ارتجاعی بودن این انتخابات نمی کاهد. ما با محاکمات فرمایشی و آشکارا قلدرمنشانه و نمایشی بشدت مخالفیم و با آن مبارزه کرده و می کنیم. خط مشی حزب ما در برخورد به مجموعه و جناحهای موجود در حکومت روشن است و باید این مشی صحیح را حفظ کنیم و به راستروی و چپروی دچار نگردیم.

۷- مردم ولی با شم سیاسی خود از طرفی و تجربه بیست و یک سال حکومت این جناح فهمیده اند که پیروزی اصلاح طلبان به نفع قشریون نیست و به کسب امتیازاتی برای آنها منجر می گردد. آنها مبارزه برای انتخاب خاتمی را پرچم کینه و نفرت خود از ولایت فقیه کرده اند و نه عشق و علاقه به خاتمی. آنها اعلام کردند که به عبدالله نوری رای خواهند داد حتی اگر صلاحیتش برای انتخاب شدن مورد تأیید قرار نگیرد. این بدان معناست که مردم به دنبال کسی می گردند که بیش از سایرین مورد ضربه و نفرت حاکمیت است و می خواهند با انتخاب وی درجه دشمنی خود با حاکمیت را نشان دهند. برای آنها در درجه اول مهم نیست که نمایندند آنها حتماً به مجلس راه یابد، مهم آن است که نشان دهند منتقدان پیگیرتر و مصمم تر این نظام در میان مردم دارای بیشترین بخت اند. مردم تشنه دموکراسی اند.

در این بستر مبارزاتی که میلیونها توده مردم در حرکت اند نهالهای مبارزه فردا پرورش می یابند. خاتمی می خواهد با بسیج حساب شده مردم فشار به قشریون را افزایش داده و دسیسه چینی آنها را با شکست مواجه سازد. تقلب در همین انتخابات سراسر کنترل شده و غیر دموکراتیک با توجه به این که هر دو جناح هواداران خود را در حکومت دارند و فشاری که مردم از پائین می آورند و این واقعیت که نتایج این انتخابات برای همه از قبل با توجه به فضای سیاسی حاکم بر جامعه روشن است، غیرممکن به نظر می رسد و در صورت اقدام به تقلب، این عمل می تواند به یک انفجار عمومی بدل شود. شرکت وسیع مردم و انتخاب هواداران اصلاحات حتی نمایندگان درجه دوم آن که از صافی شورای نگهبان گذشته اند، ضربه دردناکی برای ولایت فقیه است. آنها تلاش دارند با مانورهای اخیر خود روحیه یاس را در مردم چنان دامن بزنند که کسی در انتخابات شرکت نکند. شرکت ناچیز مردم در انتخابات، خانه نشینی آنها، نبودن در صحنه و ادامه در صفحه ۵

انتخابات مجلس...

بی تفاوتی نسبت به آن چه می‌گذرد به نفع قشریون مذهبی است. این وضعیت سیاسی کنونی است. مهمترین عامل در تحولات کنونی حضور مردم است

نخست آنکه حرکت مردم برای کسب حقوق دموکراتیک و اجازه تنفس حتی نسبی، خواستی برحق است. آن‌ها طالب آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی‌اند، آن‌ها جانشان از این که مشتی قشریون مذهبی بر جان و مال ناموشان چنگ انداخته‌اند به لب آمده است و مبارزه با جناح مسلط حاکمیت را که مانع بزرگ تحولات ایران به شمار می‌آوردند در حمایت از جناح اصلاح طلب می‌دانند. آن‌ها بخش مسلط حاکمیت کنونی را مسئول نابسامانی اقتصادی و فقر و فلاکت، سقوط اخلاقی حاکم در جامعه ایران به حساب می‌آورند. آن‌ها متأسفانه دارای آترناتیو دیگری نیستند. مردم آرزو دارند با شرکت در مبارزه انتخاباتی که آن را با حضور فعال خود به پرچمی علیه بورژوازی راست سنتی بدل کرده‌اند، جناح مسلط حاکمیت را به عقب‌نشینی وادارند، آن‌ها به این امیدند که با تغییر تناسب قوا در مجلس به نفع اصلاح طلبان، از آزادی‌های بیشتری برخوردار شوند و بر مشکلات خود فایز آیند. آن‌ها بیش از حد به اصلاح طلبان امید دارند، با این توهم است که آن‌ها در انتخابات شرکت می‌کنند. این شرکت مستقل از خواست گروه‌ها و سازمانهای سیاسی ایران است و به هر صورت انجام می‌پذیرد. این حرکت مردم که مهر خود را در دوم خرداد کوبید و با تظاهرات دانشجویان در چند ماه پیش به اوج خود رسید و هر روز با تظاهرات شدیدتری به اوج تازه‌ای می‌رسد بازگشت پذیر نیست. خاتمی هم نمی‌تواند آن را به عقب برگرداند. این حرکت است که خاتمیها را به تلاش واداشته است تا به اصلاحات به منزله آخرین راه نجات نظام، دست بزنند. لذا حرکت مردم به جلو می‌نگرد، گامی به پیش و مترقی است. همین حرکت مردم است که زبان مطبوعات را گشوده و از پیروز دوانی و مقالات وی نام می‌برند، همین حرکت مردم است که پرده از قتل‌های زنجیره‌ای و نقش جمهوری کثیف اسلامی در آن برمی‌دارد، همین حرکت مردم است که حتی دادگاه ضدانقلابی و عمیقاً ارتجاعی حاکمیت را به نام "دادگاه ویژه روحانیت" که ساخته و پرداخته دست خامنه‌ای است بر آن می‌دارد محاکمات عبدالله نوری را علنی کند، همین حضور مردم است که به آنجا منجر شده که مقالاتی در نشریات ایران از قول سیرجانی، دوانی و... درج شود که قبلاً انتشار همان مقالات در نشریه ما "توفان" با صدور حکم مرگ از جانب رژیم جمهوری اسلامی برای رفقای ما همراه بود. فضای سیاسی ایران بخاطر حضور

مردم در صحنه و اراده‌شان برای گرفتن امتیازات و ایجاد زندگی بهتر متحول شده است. این مردم هستند که در تهاجمند و این حاکمیت است که به دفاع مشغول است. این فشار مردم و حضور بی‌وقفه‌شان در صحنه تا آن‌جا پیش می‌رود که دشمن در گوشه‌ای حالت تدافعی گرفته و برای نجات از این وضعیت دست به کارهای نسنجیده و حساب‌نشده بزند. نمونه این قبیلا تدابیر اینک در مقابل ما است. حذف بسیاری از کاندیداهای جناح خاتمی از این قبیل تدابیر است. این نوع اقدامات تضاد میان رقبا را تشدید می‌کند و به مردم نشان می‌دهد که این انتخاباتی که حتی از کاندیداهای خودی حکومتی و حتی کسانی که اکنون نماینده مجلس همین رژیم‌اند نمی‌گذرد، چگونه می‌تواند دموکراتیک باشد؟

این مبارزه لیکن بر بستر مبارزه دموکراتیک مردم برای استقرار دموکراسی و در تقابل با قشریون مذهبی صورت می‌گیرد. این عامل باید اساس تحلیل ما را تعیین کند. ما باید مردم را از زیر نفوذ هر دو جناح به در آوریم ولی نه با مخالفت با اصلاحات بلکه با تعمیق خواسته‌های دموکراتیک و ارتقاء مبارزه مردم.

برای قضاوت واقع‌بینانه باید ماهیت این حرکت و جنبش دموکراتیک اجتماعی عظیمی را که در ایران علیرغم خواست جناح‌های مختلف هیات حاکمه پدید آمده است شناخت.

بسیاری از نیروهای مخالف رژیم به این عامل اساسی در تحلیل‌های خود کم بها می‌دهند و نمی‌فهمند که بدون حرکت قدرتمند دموکراتیک در ایران امکان هیچ اصلاحی توسط هیچ یک از جناح‌های حاکمیت مقدور نبود. این همان اصلی است که مارکسیست‌لنیستها به آن اعتقاد دارند و اصلاحات را محصول فرعی مبارزه انقلابی مردم می‌دانند. این بخش از اپوزیسیون که دنباله رو خاتمی شده‌اند نمی‌فهمند که این واقعیت مبارزه و مقاومت عظیم دموکراتیک مردم در بطن جامعه است که خاتمی‌ها را به جلو پرتاب می‌کند. آن‌ها نمی‌فهمند که خاتمی یا مجبور است این عامل اساسی را در محاسبات سیاسی خود در نظر گیرد و یا اگر تلاش کند با به نعل و به میخ زدن در مقابل جنبش مردم قرار گیرد، مردم امروز به دنبال آن بخش‌های از این بورژوازی اصلاح طلب می‌روند که در مبارزه اصلاح طلبانه خود پیگیرترند. این است که امروز عبدالله نوری که قربانی توطئه جناح راست سنتی است و جبهه‌ای به مراتب بیشتر از خاتمی در این اواخر کسب می‌کند و خواست شرکت بلامانع وی در انتخابات به یک خواست عمومی مردم بر علیه جناح خامنه‌ای بدل شده است. این است که مردم به درستی شعار می‌دهند که "آزادی

اندیشه با هاشمی نمیشه" زیرا که به سازش وی با جناح راست سنتی پی برده‌اند و می‌فهمند که وی همچون فروخته نجات آن‌ها به میدان آمده است. بی‌جهت نیست که مردم به مصداق شعار انقلابی زمان انقلاب "ما می‌گیم شاه نمی‌خایم نخست وزیر عوض میشه" در کنایه به هاشمی رفسنجانی می‌گویند "ما می‌گیم نوری می‌خایم هاشمی کاندیدا میشه". این نشانه تعقیب حوادث از طرف مردم فعال در صحنه است که نمی‌خواهند آنچه را که تا کنون بدست آورده‌اند از دست بدهند.

به نظر ما نباید اجازه داد بورژوازی با خیال راحت برنامه‌های خود را همانطور که می‌خواهد و آرزو دارد بدون دخالت مردم به سر منزل منزل مقصود برساند، بلکه باید با شرکت در این مبارزه با ارتقاء شعارها که فقط با حضور در صحنه ممکن است بورژوازی حاکم را افشاء کرد و وی را به اشتباه و هراس و اقدامات نسنجیده و مهلک واداشت تا خودش شیشه عمرش را بر لب بام بگذارد. دعوت به انفعال فقط به نفع ارتجاع تمام می‌شود حتی اگر با حسن نیت پیشنهاد شده باشد. انفعال دعوت مردم به خانه نشینی و عدم دخالت در سرنوشت خود است. حال آنکه شرکت مردم برای تعمیق خواسته‌های دموکراتیک برای فشار به حاکمیت تا از اشتباهی به اشتباه دیگر در غلتد، به نفع مبارزه مردم است و سطح این مبارزه را در عمل بسوی قهر انقلابی ارتقاء می‌دهد. اشتباه حاکمیت در محکومیت شمس‌الواعظین، اشتباه حاکمیت در بستن روزنامه‌های مورد علاقه مردم، اشتباه بزرگ حاکمیت در محاکمه عبدالله نوری و پافشاری بر اینکه وی را از حق برگزیده شدن بمنزله نماینده مردم تهران در انتخابات دوره ششم مجلس محروم کند، اشتباه حاکمیت با فرستادن رفسنجانی شریک در قتل‌های زنجیره‌ای بمنزله محلل به میدان و یا حملات افسارگسیخته ولی فقیه به نوری که وی را ضدانقلاب می‌خواند، حاکی از هراس و دستپاچگی رژیم است. فقط با اعتلاء عامل فشار از پایین امکان دستپاچه شدن حاکمیت در بالا مقدور است. نباید به مثابه ناظر بی‌طرف شاهد زورآزمایی حاکمیت بود باید به اهمیت ایجاد یک صف قدرتمند دموکراتیک و مستقل از هر دو جناح پی برد و آن را تقویت کرد و به میدان کشید.

بعنوان نمونه رد صلاحیت عبدالله نوری از جانب شورای نگهبان برای شرکت در انتخابات را که به تحریک احساسات عمومی منجر شده است باید به اسلحه‌ای برای به زیر سؤال کشیدن نظارت استصوابی بدل گرداند، نظارتی که مردم را از حق نماینده شدن محروم می‌سازد. باید تمامیت نظام را با تکیه بر همین جنبه‌های مشخص به زیر سؤال کشید. شعار "به ما ادامه در صفحه ۶

انتخابات مجلس...

مربوط نیست"، "دعوی دو جناح است" و موضوعی نظیر آن ندیدن جنبش مردم و بستن دست مردم و مانعی بر سر راه ارتقاء و تعمیق شعارهای آنها در روند مبارزه عملی است.

با توجه به این وضعیت ما بر آنیم که حزب ما نمی تواند شرکت در این مبارزه انتخاباتی حتی غیر دموکراتیک را تحریم کند. تحریم انتخابات مغایرت کامل دارد با این خواست ما که موافق تشدید اختلافات حاکمیت و تضعیف آنها در اثر شرکت وسیع تر مردم در عرصه مبارزه هستیم. این که هر دو جناح از منافع جمهوری اسلامی دفاع می کنند به این مفهوم نیست که برخوردی بین آنها پیش نخواهد آمد. اگر جناحی این روشن بینی و دور اندیشی سیاسی را نداشته باشد که آینده اش تاریک است و باید به رفرم تسلیم شود آن وقت به مقاومت قهرآمیز نیز متوسل خواهد شد. جناحهای حاکمیت در مقابل امواج انقلاب متحدند و نه برای غصب و تقسیم قدرت سیاسی بین خودشان. از نظر تاکتیکی تحریم انتخابات اشتباه است و جناح راست سنتی را شادمان می کند و برای مردم کشور ما که به هر ترتیب در انتخابات شرکت کرده و به بسیج عمومی دست خواهند زد، قابل فهم نخواهد بود. تحریم یعنی قرار گرفتن در مقابل رشد مبارزه مردم و دعوت مردم به انفعال. یعنی منفرد شدن و در عمل خانه نشینی را انتخاب کردن برای اینکه "گنه ناکرده پاکیزه دامن" بمانیم. خواست تحریم علیرغم ظاهر "چپ" و "اصولیت انقلابی" ناشی از تحلیل مشخص از شرایط مشخص کنونی نیست و حرکت قدرتمند مردم را که پدیده آمده و خواهان تغییرات است، نمی بیند. این خواست ذهنی گریانه و فرقه گرایانه است زیرا به مردم می گوید چرا منطق با فرامین و نظریات ما نظام نمی گیرید، چرا سخنان "درست" ما را نمی پذیرید. حال آنکه کمونیستها باید حرکت مردم را که تا به حال به نفع تشدید مبارزه طبقاتی نتایج درخشانی ببار آورده است مورد تأیید قرار داده آن را نه به عقب بلکه به پیش و باز هم پیشتر دعوت کنند و آن را تعمیق نمایند. و این کار با دعوت مردم در خانه نشستن مقذور نیست. باید به آنها بگویند که این انتخابات آزاد نیست، غیر دموکراتیک است زیرا ما کمونیستها از حق شرکت و انتخاب نمایندگان طبقه کارگر در آن محرومیم. باید بگویند که بسیاری خواستهای آنها فقط در رژیم غیرمذهبی عملی است، این است که نباید به معجزات نتایج انتخابات و تقویت جناح خاتمی برای حل اساسی معضلات جامعه دل بست. مردم در تجربه عملی خود به حرف کمونیستها

خواهند رسید و خواهند گفت که همه احزاب باید آزاد شوند، همه اجتماعات باید آزاد شوند، همه مطبوعات باید آزاد شوند. به نظر ما تاکتیک تحریم انتخابات بکلی نادرست است و با شرایط ویژه کنونی نمی خواند و مانع می شود که مردم در مبارزه خودشان تجربه لازم را کسب کنند و جنبش آنها عمق پیدا کند. ولی ما که مخالف دعوت مردم به خانه نشینی هستیم آیا با دعوت به شرکت در انتخابات و انتخاب نامزدهای اصلاح طلب از جانب حزب خودمان موافقیم و به نفع سروش ها و نظایر آنها اعلامیه صادر می کنیم و به آنها رای می دهیم؟ هرگز! زیرا ما بر این نظریه که این کار به مشوب کردن افکار مردم و امیدواری به وعده های توخالی حکومت و توهم افزایی میان آنها منجر می شود. این کار صحنه گذاردن بر توهمات آنها و سیاستهای جناح اصلاح طلب است. ما به سدی در مقابل جنبش اعتراضی مردم و مبارزه آنها علیه توطئه های جناح مسلط بدل نمی شویم زیرا فقط در این عرصه واقعی است که امکان ارتقاء آگاهی اجتماعی مردم ممکن می گردد، ما فقط بر زمینه جنبش موجود می توانیم فعال شویم و مانند ماهی در آب شنا کنیم.

شرکت توده مردم در همین انتخابات ضد دموکراتیک که داوطلبانه صورت می گیرد تو دهنی علیه رژیم جمهوری اسلامی است که اساساً هیچگونه انتخابات و نظر خواهی از مردم را قبول ندارد و ترجیح می دهد همه کارها را با نظر ولی فقیه انجام دهد. البته ما به این خطر واقفیم که این مبارزه چون رهبری درستی ندارد متأسفانه می تواند در کادر منازعه هیات حاکمه باقی بماند. ولی به این علت ما نمی توانیم به مردم پیشنهاد دهیم از مبارزه دست بکشند تا ما قدرتمند شویم و از راه برسیم. ما باید در همین مسیر واقعی و موجود عینی حرکت کرده و تاکتیک های خود را بر اساس داده های موجود تعیین کنیم. ما نمی توانیم خلقی مطابق میل و سلیقه خود با درجه آگاهی بالا از آسمان بیافرینیم. ولی علیرغم این تحلیل، با توجه به این که "توفان" اعتقادی به اساس یک حکومت سرمایه داری آن هم با شکل اسلامی آن ندارد و مطمئن است که آنها قادر نیستند جامعه ایران را از این بحران نجات دهند و به فقر و فلاکت مردم در اکثریت خود و به ویژه طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و ده پایان دهند، با توجه به این که کسب قدرت توسط جناح اصلاح طلب نیز به این اساس صدمه ای وارد نمی کند ما نمی توانیم و نباید مردم را با تشویق به شرکت در انتخابات نسبت به نتیجه آن بفریبیم و این توهم را در آنها ایجاد کنیم که گویا با استقرار

جامعه مدنی آقای خاتمی ایران به بهشت برین بدل خواهد شد. مردم اگر قریب این تبلیغات ما را بخورند در فردای پشیمانی خود، این موضع را بر ما به عنوان پشاهندگان جامعه نخواهند بخشید. آنها معترضان خواهند گفت ما قادر نبودیم به همه مسایل پشت پرده پی ببریم ولی شما که آنها را به درستی تحلیل می کردید، به چه مناسبت ما را به بیراهه دعوت کردید. پس تاکتیک دعوت به انتخاب نمایندگان اصلاح طلب نیز به نظر ما نادرست است. هر یک از این تاکتیک ها ما را به عرصه مبارزه ای می کشاند که به جنگ دو جناح محدود می گردد و ما نقشی جز چرخ پنجم گاری خاتمی نخواهیم داشت. به نظر ما باید با محکوم کردن تمامیت جمهوری اسلامی در طی اعلامیه، مقالات و تبلیغات خود مردم را به شرکت در مبارزه و حضور در صحنه دعوت کرد و از آنها خواست علیه کلیه بندها و سدهای غیر دموکراتیک در انتخابات به موضعگیری برخیزند و خواهان آزادی همه احزاب و سازمانها و تمامی حقوق و خواست های دموکراتیک باشند ما باید به مردم نشان دهیم که راه چاره سرنگونی این رژیم است. ما باید به مردم بگوئیم که گرچه شما در انتخابات برای دشمنی با قشربون حضور دارید و ما برای این کینه شما نسبت به آنها تفاهم کامل داریم ولی این کینه را باید به مجموعه این نظام گسترانید زیرا از این اماسزاده ها معجزی بر نمی خیزد. حتی اگر رفرمیستهای مذهبی بر سر کار آیند نمی توانند گره ای از مشکلات کور مردم بکشایند. آنها در آمد نفت را به نفع سرمایه داران تقسیم خواهند کرد و در وضعیت شما تغییر اساسی ایجاد نخواهد شد. آنها دروازه های کشور را بر روی سرمایه های خارجی که ما خسارت ناشی از آن را در زمان شاه به چشم خود دیدیم خواهند گشود و راه را برای غارت امپریالیستی باز می گذارند. آنها چاره ای جز این ندارند که با امپریالیست ها کنار آیند زیرا مخالفت با امپریالیسم نیاز به دموکراسی، نیاز به تکیه بر نیروی توده های مردم و در درجه اول طبقه کارگر دارد و آنها فاقد این پشتوانه اساسی هستند. ما باید به مردم بگوئیم شرکت شما در انتخابات تجربه ای خواهد بود که بنیاد کار از پایه خراب است و باید بنای این مناره فساد را از ریشه زد. راه بهروزی انسانها تنها در استقرار جامعه سوسیالیستی بر گور خرافات مذهبی و رژیم سرمایه داری است. و برای رفع موانعی که بر سر راه تحقق این آرمان قرار دارد شما باید با حضورتان در صحنه مبارزه دموکراتیک و ایجاد صف مستقل خواست های دموکراتیک را تعمیق دهید. □

پیروز دوانی...

ما بخش دیگری از بولتن شماره ۲۲ نوشته جانبخته پیروز دوانی را تحت عنوان "چگونه همه چیز لوٹ می‌شود" ذکر می‌کنیم.

"پس از قیام بهمن ۱۳۵۷، در زمان حیات خمینی و تحت سلطه جناحی که اینک به "خط امامی ها" معروف شده‌اند، و هشت سال دولت و اکثریت مجلس را در اختیار داشتند، شعارهای افراطی "ضدامریالیستی" و ضد آمریکائی در جامعه مسلط، باب و مد روز شد. حکومت و رهبران نظام با استعداد بیکران‌شان، در تحمیل توده‌ها و فریب نیروهای سیاسی، از یکسو توانستند با سوء استفاده از ناآگاهی، باورها و خرافات مذهبی، احساسات و هیجانات کاذب، روحیه کیش شخصیت، عرق ملی و میهن پرستی مردم، آنها را حول شعارهای افراطی "ضد آمریکائی" و در واقع برای تثبیت حاکمیت خود، بسیج و هدایت کنند و آنها را اسیر توهمات سازند و از سوی دیگر توانستند با مانورهای زیرکانه، بر محور این شعارها حمایت بیدریغ برخی از نیروهای اپوزیسیون را جلب کند، و سپس بین نیروهای سیاسی مترقی میهن تفرقه بوجود آورند، آنها را به جان هم اندازند و در نهایت به راحتی همه آنها را یکی پس از دیگری سرکوب نمایند. در عین حال، این حکومت از یکسو با انجام اعمال تروریستی مانند اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگانگیری کارمندان سفارت، بمب گذاری در پایگاههای نظامی آمریکا در منطقه، سازماندهی گروههای تروریستی در کشورهای عربی منطقه و نیز در اسرائیل، و از سوی دیگر با تداوم جنگ بی‌معنی هشت ساله و از بین بردن ذخایر ارزی و ثروت ملی و ویرانی دهها شهر و روستا و صدها کارخانه و مزارع و به مسلخ مرگ فرستادن میلیونها نفر از جوانان میهن، بیشترین ضربه را بر منافع ملی و تمامیت ارضی کشور وارد ساخت، بهترین شرایط را برای افزایش حضور نظامی امپریالیسم آمریکا در منطقه استراتژیکی خاورمیانه و فروش سرسام آور تسلیحات نظامی آمریکا به کشورهای منطقه و حتی از طریق دلالان و به قیمتی چند برابر به خود ایران، فراهم آورد و بزرگترین خدمت سیاسی و اقتصادی را به هارترین و راست‌ترین و جنگ‌افروزترین جناح امپریالیسم آمریکا، یعنی صهیونیستهای حاکم بر مجتمع‌های صنعتی-نظامی آمریکا، انجام داد. ملاقاتهای متعدد محرمانه نمایندگان آمریکائی و اسرائیلی با نمایندگان ایران و از جمله سفر محرمانه مک فارلین به عنوان سفیر ریگان با یک کلت و انجیل امضاء شده به ایران و انجام مذاکرات پنهانی با مقامات ایرانی، پوچ و عوامفریبانه بودن شعارهای "ضد آمریکائی" حکومت را اثبات کرد.

آنها که شعار "جنگ، جنگ تا رفع فتنه" سر می‌دادند و ادعا می‌کردند که "اگر این جنگ بیست سال طول بکشد ما ایستاده‌ایم" پس از هشت سال، جنگ پوچ و بی معنی، بدون هیچ دستاورد مثبتی و با پیامدهای منفی جبران ناپذیر، و با شکست ایران در اهدافش، با جام زهر نوشیدن حاکمان ایران، به پایان رسید. در تمام این مدت، این باصطلاح حکومت "ضد آمریکائی" به بهانه حفظ امنیت و وضعیت جنگی، هزاران نفر از افراد مترقی، آزادیخواه و نیروهای واقعاً ضد امپریالیست را قتل عام کرد.

- پس از مرگ خمینی و طرد جناح "خط امامها" از عرصه‌های اصلی قدرت، و با همکاری دو جناح مسلط راست مدرن و راست سنتی شعار "توسعه" در جامعه، مسلط، باب و مد روز شد. بار دیگر بسیاری از نیروهای اپوزیسیون و نیز مجلات و مطبوعات با خوش باوری خودفریبانه‌ای به سیاست "توسعه" حکومت نگاه کردند. انواع و اقسام کتب و مجلات در رابطه با "توسعه" چاپ و نشر و انواع گردهمایی‌ها و سمینارها در این رابطه برقرار شد و بخشی از گروههای اپوزیسیون، نیروی خود را در جهت حمایت بی‌دریغ از تکنوکراتهای طرفدار توسعه متمرکز کردند و این مسئله بار دیگر به تفرقه در صفوف اپوزیسیون دامن زد. مدتی گذشت و معلوم شد که آنچه "توسعه" نامیده می‌شد وبسیاری از روشنفکران مبلغ آن شده بودند، فقط نمایش مضحکی بود از پاره کردن نخ افتتاح چند کارخانه بزرگ که پس از چند ماه فعالیت آنها نیز متوقف می‌شد، و البته ساختن چند پل و اتوبان. ولی الحق که در این جریان "توسعه بازی" از یکسو چاول و غارت ثروت مردم و به اصطلاح "بیت‌المال" در صفوف "بالا" و در حکومت و از سوی دیگر فقر، گرسنگی، گرانی، بیکاری، فساد، فحشا، بیماریهای روحی و خودکشی، بدبختی جوانان و زنان، در صفوف "پائین" و میان مردم، توسعه یافت. شکاف میان مردم و حکومت بیشتر و بیشتر شد و خطر انفجار نظام از درون همراه با گسترش خیزشهای عمومی و خشم مردم شدت یافت.

- پس از چند سال، بخشی از جناح غالب در حکومت به رهبری هاشمی رفسنجانی و نیز جناح مغلوب در حکومت معروف به "خط امامی ها" که در عرصه اقتصادی دیدگاههای متفاوت داشتند، به این نتیجه رسیدند که برای کاهش شکاف میان مردم و حکومت، جلوگیری از انفجار نظام از درون، کنترل خشم و اعتراض عمومی مردم، سوق دادن حرکتهای اعتراضاتی به کانالها و مجراهای تحت کنترل و هدایت حداقل جناحی از حکومت و در چارچوب حفظ و تحکیم نظام، کاهش تشنج در روابط بین‌المللی و برقراری مناسبات عادی با کشورهای

مترویل صنعتی، و در جهت ایجاد فضای باز سیاسی و فرهنگی در کشور در چارچوب قانون اساسی و تحکیم حاکمیت قانون گام بردارند. این روند بویژه از سال ۱۳۷۰ آغاز شد ولی بدلیل عدم اتحاد کامل دو جناح راست مدرن تکنوکرات و خط امامی ها از یکسو و پایداری اتحاد دو جناح راست مدرن و راست سنتی در تدوین جهات عمده برنامه اقتصادی از سوی دیگر، و نیز با مقاومت جناح راست سنتی که جناح مسلط در حاکمیت بود، این روند دچار فراز و نشیبها و شکستهای متعدد شد، تا آنکه بویژه از سال ۱۳۷۵، با گسترش و تعمیق بحران فراگیر عمومی در جامعه و گسترش خیزشهای عمومی و کور مردم، با افزایش خطر انفجار درونی نظام، بخش دوراندیش جناح راست سنتی نیز با این خط مشی اصلاحات موافق و هماهنگ شدند.

در دوم خرداد ۷۶ و با حضور گسترده ۳۰ میلیونی مردم در انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب خاتمی از مدافعان پیگیر این خط مشی به عنوان رئیس جمهور، این روند اصلاحات و کاهش تشنج شتاب گرفت. و به همراه آن و به یاری اتحاد دو جناح قدرتمند غالب در حکومت، یعنی جناح راست مدرن و جناح ائتلاف خط امام، شعار و بحث "جامعه مدنی" در کشور، مسلط، باب و مد روز شد. شعار اصلی خاتمی در انتخابات، "برقراری جامعه مدنی" بود. هیچ یک از مجلات و روزنامه‌ها و نشریات مستقل و حتی احزاب و سازمانهای اپوزیسیون در داخل و خارج کشور، تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری در ۷۶، لفظ "جامعه مدنی" را در سطح جامعه و در میان مردم به طور گسترده و مداوم و پیگیر و قاطع مطرح، تبلیغ و ترویج نمی‌کردند. برای عموم جوانان و مردم نیز اساساً لفظ "جامعه مدنی"، لفظی آشنا نبود، چه رسد به اینکه درکی از معنا و مفهوم آن داشته باشند. اگر در دوران گذشته، نیروهای اپوزیسیون و مطبوعات و نهادهای فرهنگی نبودند که شعارهای افراطی "ضد آمریکائی" یا شعار "توسعه" را به حاکمیت تحمیل کردند بلکه حاکمیت این شعارها را در جامعه مطرح و تبلیغ کرد و "جا" انداخت و سپس نیروهای سیاسی و فرهنگی میهن به دنبال این جو راه افتادند، این بار نیز، این نیروهای اپوزیسیون و حتی مطبوعات و نهادهای فرهنگی نبودند که شعار و لفظ مشخص "برقراری جامعه مدنی" را در بطن و در سطح و عمق جامعه وارد ساختند بلکه این جناحی از حکومت بود که این شعار را محور اصلی شعارهای انتخاباتی خود قرار داد و تنها آنگاه بود که این لفظ در سرلوحه نشریات بخش مهمی از اپوزیسیون عنوان شد و مجلات و نشریات گوناگون، روشنفکران و نویسندگان میهن راه افراط

ادامه در صفحه ۸

جدایی دین از دولت و آموزش

پیروز دوانی...

می‌پیمایند و چنان در حمایت کامل از یک جناح حکومت غرق شده‌اند، که هم صف مستقل خود از حکومت را از بین برده‌اند و هم ماهیت وانگیزه اختلافات جناح‌بندیهای درون حکومت را فراموش کرده و نسبت به یک جناح حکومت در میان مردم و جوانان توهم بوجود می‌آورند. و بدینگونه عملاً نقش جاده صاف کن دو جناح حکومت برای تثبیت قدرت خود، حفظ مجموعه حکومت دینی و نظام جمهوری اسلامی را ایفا می‌کنند. هر یک از سازمانها و احزاب سیاسی، تشکلهای و انجمنها و جمعیت‌های اجتماعی و فرهنگی، مطبوعات و نشریات، شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، روشنفکران، اساتید دانشگاهها، نویسندگان و هنرمندان و روزنامه‌نگاران، که در جامعه عملاً و یا رسماً، در سخنرانیها و بحث‌های شفاهی و دیالوگ یا در مقالات و بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها، مستقیم یا غیر مستقیم، اینگونه تبلیغ یا ادعا کنند که استقرار جامعه مدنی در چارچوب نظام جمهوری اسلامی، در چارچوب قانون اساسی کنونی، یا با وجود حکومت دینی ولایت فقیه، یا حکومت دینی روشنفکران با اصطلاح "نوگرانی" دینی، امکان‌پذیر است، و در ذهن مردم این تصورات باطل را القاء و در آنها نسبت به ظرفیت اصلاح طلبی حکومت و نظام و هر یک از مسئولان حکومت توهم بوجود آورند، یا جاهل هستند یا فریبکار. جامعه مدنی که اختراع رئیس جمهور، یا چند استاد دانشگاه و نویسنده و فعال سیاسی نیست که در قالبی که آنها بخواهند بگنجد. جامعه مدنی دارای معنی و مفهوم مشخص علمی و مشخصات تعریف شده‌ای در علم جامعه‌شناسی است. هیچ یک از جناح‌های درون حکومت، و از جمله دولت و رئیس جمهور خاتمی، قصد تحقق این مفهوم علمی جامعه مدنی را ندارند. زیرا که استقرار جامعه مدنی با قانون اساسی کنونی و حکومت دینی (در هر شکل آن)، که مورد تأکید دائمی همه جناح‌ها هستند، در تضاد آشتی‌ناپذیر قرار دارد. آنها حداکثر خواهان تحقق کاریکاتوری از جامعه مدنی هستند اگر هم بخش اندکی از نیروهای درون حکومت، واقعاً خواهان تحقق جامعه مدنی واقعی نه کاذب در جامعه باشد، به دلیل ساختار ویژه نظام و حکومت ولایت فقیه جمهوری اسلامی، مطلقاً توانائی انجام این آرزو را نخواهد داشت. هر اندازه که حکومت جمهوری اسلامی به "استقلال سیاسی و اقتصادی" یا به "توسعه همه جانبه اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی-سیاسی و انسانی" دست یافته، می‌تواند در استقرار جامعه مدنی هم موفق شود. همچنان که مفهوم "استقلال" و "توسعه" در جمهوری اسلامی لوٹ شده، مفهوم "جامعه مدنی" هم توسط حکومت و هم توسط برخی از نیروهای اپوزیسیون و روشنفکر لوٹ خواهد شد. □

لنینیسم...

سیاسی رای طبقه کارگر دانش و کوششی از جانب اپورتونیزم برای تبدیل طبقه کارگر به طفیلی سیاسی بورژوازی ارزیابی نمود. او بر اساس این اعتقاد که "با سازمانی از انقلابیون، روسیه را واژگون خواهد کرد"، به اجرای این کار توفیق یافت. اما روشنفکرانی که حزب را کلپ بحث و محلی برای گپ‌زدن‌های روشنفکرانه خود می‌دانستند، معتقد به رشد نیروهای مولده بوده و اینگونه استنتاج می‌کردند که تا زمانی که طبقه کارگر در جامعه اکثریت را حائز نگردیده و نیز این اکثریت در درون حزبی متشکل نباشد، انقلاب ناممکن و غیرمقدور است. اما لنین که حزب را دسته پیشرو و دسته مارکسیستی طبقه کارگر می‌دانست، می‌گفت "هنوز هیچ سوسیال دموکرات عاقل شبهه‌ای در آن نکرده که در دوران سرمایه‌داری حتا سازمان اتحادیه کارگران (که خیلی ساده‌تر و به فهم قشرهای رشدنیافته بسی نزدیک‌تر است) نمی‌تواند تقریباً همه طبقه کارگر یا همه آن طبقه را فراگیرد" و لذا بر این اعتقاد بود که حزبی که مرکب از دسته‌های پیشرو و انقلابی است، با بسیج تمامی توده‌های خلق و بخصوص دهقانان زحمتکش در رأس جنبش قرار گرفته و طبقه کارگر را به قدرت برساند. وی مطابق این تئوری دوران‌ساز خود توانست در کشوری که پنج ششم جمعیت آن را روستاییان تشکیل داده و پرولتاریای صنعتی نیز به نسبت کل جمعیت کشور، تعداد ناچیزی بود، تحت رهبری طبقه کارگر انقلاب شکوهمند اکتر را آغاز نماید. اما احزاب سوسیال دموکرات و رویزیونیست که از تئوری‌های رشد نیروهای مولده پیروی می‌کردند، با وجود آن که در شرایطی به مراتب مساعدتر از دوران روسیه تزاری به سر می‌برده و پایه‌ای مادی از هر نظر برای انقلاب فراهم بود، به اغوای طبقه کارگر پرداخته، از انقلاب روی برتابیده و با موعظه رفرمیسم و پارلمانتاریسم به خادمان بورژوازی تبدیل گردیدند.

لنین و حزبیت

لنین در عین حال حزب را مظهر انضباط پولادین می‌دانست و بر علیه روح انفرادمنشی روشنفکران که هرگونه انضباطی را مانند اصول سرواژ دانسته و کنترل حزب و انضباط آن را بر خود روا نمی‌دانستند، متهم ساخت که "این آنارشیزم اشرافی به ویژه مختص به یک "تیهیلیست" روسی است. سازمان حزبی در نظرش چون "فابریک" سهمگینی است، اطاعت جزء از کل، تابعیت اقلیت

از اکثریت به منزله "بردگی در نظرش جلوه می‌کند"، تقسیم کار در زیر رهبری یک مرکز واحد از طرف وی موجب فریادهای در عین حال خنده‌آور و حزن‌انگیزی برضد تبدیل اشخاص به "چرخ‌ها و پیچ‌های کوچک" می‌گردد... ضمناً بدترین نوع این تبدیل، تبدیل مدیران روزنامه به کارمندان عادی آن شمرده می‌شود... یادآوری از آیین‌نامه سازمانی حزب، باعث اخم و دهن‌کجی تحقیرآمیز و نکوهش سدرحد فرمالیست‌ها- می‌گردد و می‌گویند اصلاً بدون آیین‌نامه هم می‌توان کار کرد.

کمونست‌های دروغین نه تنها برای انقلاب به نقش حزب اهمیت جدی نمی‌دادند، بلکه خواستار وجود فراکسیون‌های متعدد در حزب بوده و انحطاط حزب و بعدها دولت سوسیالیستی را در عدم وجود فراکسیون‌ها ارزیابی می‌نمودند. نمونه‌این افکار ضد لنینی به تروتسکی مربوط است که طی مراسم‌نامه‌ای با امضای ۴۶ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک منتشر شده بود و خواستار آزادی فوری فراکسیون و دسته‌بندی در حزب گردید. اما لنین برای پیروزی انقلاب فراکسیون را نه تنها مضر می‌دانست بلکه برای حفظ و گسترش انقلاب حتی این افکار را زبان‌بخش و در تقابل با منافع و مصالح پرولتاریا می‌دانست.

او در کنگره دهم حزب ضمن تأکید بر یگانگی ایدئولوژی و سازماندهی حزب بلشویک همه دسته‌بندی‌های مخالف را تقبیح نمود و خاطرنشان ساخت که آن‌ها "در عمل به دشمنان طبقاتی پرولتاریا یاری می‌رسانند" در همین کنگره به پیشنهاد لنین قطعنامه‌ای مبنی بر ممنوعیت فراکسیون و انحلال دسته‌بندی‌های فراکسیونست به تصویب رسید.

منشویک‌های و شبه تروتسکیست‌های وطنی ما که همواره به صورگوناگون دشمنی خود را به مارکسیسم-لنینیسم نشان می‌دهند، امروزه نیز فرصتی یافته و با تمسک به دموکرات‌نمایی این گونه تشکیلات را مظهری از استالینیسم دانسته و از این رو در مقابل آن پرچم لیبرالیسم روشنفکرانه خویش را برافراشته و خواهان آزادی فراکسیون و دسته‌بندی در صفوف حزب واحد طبقه کارگر می‌باشند. اما حزبی که سودای رهبری انقلاب سوسیالیستی را در سر دارد نمی‌تواند بدون وحدت آهنگین ایدئولوژی-سیاسی و تشکیلاتی امر پیروزی را به انجام برساند. □

فروپاشی شوروی...

سرانجام باید به هدفی برسد که همان استقرار دیکتاتوری پرولتاریا برای رسیدن به کمونیسم است، هیچکس نمی تواند خود را کمونیست بنامد. هر کس این اصل را نفی کند و هنوز خود را مارکسیست جا بزند فقط کلاش و عوامفریب است. متأسفانه در جامعه سرمایه داری نمی شود این جاعلین اسناد را به پای میز محاکمه کشید و محکوم کرد. سرمایه داری برای این نوع جعل اسناد مجازاتی قایل نیست. دروغگوئی و تزویر را که یکی از ارکان حیاتش است وقتی پای منافع طبقاتی اش در میان است به بهانه آزادی بیان می پذیرد. فقط جعل سند علیه سرمایه داری جرم محسوب می گردد.

باری، مبارزه طبقاتی در سه عرصه به انجام می رسد در عرصه سیاسی، در عرصه اقتصادی و در عرصه ایدئولوژیک. پرولتاریا برای پیروزی و کسب قدرت سیاسی و بعد از برای ادامه بقا و استمرار مناسبات سوسیالیستی حاکم باید این مبارزه را در همه این عرصه ها ادامه دهد. این مبارزه در حقیقت مبارزه ای برای کسب و حفظ قدرت سیاسی است. اگر این احکام صحیح را در نظر داشته باشیم و به آن اعتقاد داشته باشیم پس باید بپذیریم که شکست سوسیالیسم در شوروی و پیروزی رویزیونیسم و خیانت آنها به طبقه کارگر ناشی از بی توجهی نسبت به امر مهم مبارزه طبقاتی در کلیه عرصه های آن و بویژه در عرصه ایدئولوژیک بوده است. این امر از همان زمانی که رفیق استالین در قید حیات بود کم و بیش ظاهر شد و گزارش مالتکف به کنگره نوزده حزب کمونیست اتحاد شوروی در حضور رفیق استالین از بسیاری از این کمبودها پرده برمی دارد. مرگ استالین به رویزیونیستها امکان داد سر از زیر خاک بیرون آورند و فعال شوند و به کودتا برای کسب قدرت سیاسی دست زنند. توفان بارها به این حقیقت تکیه کرده است که بروز رویزیونیسم و نه عوامل پیدایش آن، پس از مرگ استالین در اتحاد شوروی پدید آمد. ما در این سلسله مقالات خواهیم کوشید خطوط اساسی در زمینه چگونگی پیدایش رویزیونیسم و مشکلات جامعه شوروی را بیان کنیم که بصورت مشروح خود زمینه بحث ها و تحلیلهای مکمل دیگر خواهد بود.

وقتی انقلاب سوسیالیستی به انجام می رسد و پرولتاریا قدرت سیاسی را به کف می آورد، فقط به همین اعتبار یعنی به اعتبار کسب قدرت سیاسی کشور مفروض ماهیتاً سوسیالیستی است. درک این امر خط فاصل مهمی میان کمونیستها و انواع و اقسام قارچه های ضد کمونیست و تروتسکیستهای است که بویژه بعد از انقلاب سر از تخم بدر آوردند. ما در آینده چون گذشته دل و روده این فرقه های ضد کمونیستی و ماموریت

ایدئولوژیک آنها را بیرون خواهیم ریخت.

فرق جامعه سوسیالیستی با سایر جوامع ماقبل خود از جمله در این امر مهم است که جوامع پیش از آن همه بر اساس استثمار انسان از انسان استوار بوده اند و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید در آن جوامع شرط اساسی ادامه تولید بوده است. بهمین جهت گذار از جامعه اولی به دومی، گذار از یک نوع شیوه تولید به نوع دیگر، گذار از فئودالیسم به سرمایه داری که حتی نطفه هایش در همان جامعه فئودالی بسته و رشد کرده بودند راحت تر و بی درد تر صورت می پذیرد. اساس استثمار انسان از انسان دست نخورده باقی می ماند، اساس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید دست نخورده باقی می ماند و ماهیت ستمگرانه اقلیت نا چیز در قدرت سیاسی که جابجائی یک طبقه استثمارگر با یک طبقه استثمارگر دیگر است نیز دست نخورده باقی می ماند. ایدئولوژی و فرهنگ جوامع استثمارگر و نوع تربیت خودپرستانه، فردگرایی، حيله گری، حسادت، دورویی، نظر به مال غیر داشتن، دزدی، ارتشاء، فساد و تباهی، خرافات و مذهب، و کلیه ابزار و آلات فریب روحی زحمتکش بر کوهی از آداب و رسوم و سنن ارتجاعی دست نخورده باقی می ماند. ولی خطر بازگشت سرمایه داری به فئودالی با گذار تاریخی این دوران بطور کلی منتفی می گردد. این خطر در بدو انقلاب بورژوائی فرانسه با بازگشت موقت خانواده سلطنتی بوربن ها وجود داشت و حتی بصورت گذرا متحقق نیز گشت ولی این امکان در سیر تاریخی خود به صفر رسیده است. در مورد سوسیالیسم وضع لیکن به طور دیگری است.

سوسیالیسم می خواهد استثمار انسان از انسان را برای همیشه برافکند، قدرت سیاسی را از دست طبقات مترجع اقلیت و استثمارگر بدر آورد، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را از میان ببرد و مالکیت اجتماعی را در تکامل خود جانشین آن سازد. سوسیالیسم می خواهد انسان نوین تربیت کند، انسان سوسیالیستی انسانی که هرگز بدنبال منافع شخصی نباشد و منافع جمع را بر منافع خصوصی ترجیح دهد، از خود پرستی بپرهیزد و انسانها را بپرستد. سوسیالیسم می خواهد همه ایدئولوژیهای ضد بشری را همراه با آداب و رسوم و سنن ارتجاعی بدور افکند و سنن و آداب و رسوم مترقی را تکامل داده در عین مبارزه با ناسیونالیسم کور فرهنگ و استعداد های ملل را تقویت کند که چون دستاورد بشریت در تاریخ جامعه انسانی ثبت شده برای همه انسانها در دسترس استفاده قرار گیرند. سوسیالیسم می خواهد کوهی از فساد، تباهی، سیاهکاری، خون و جنایات را که سراسر تاریخ گذشته بشریت را در دورانه های مختلف و بویژه سرمایه داری رقم زده اند از جا بکند. این کار عظیم به نیروی عظیم و

برهبرانی عظیم و به انسانهایی فداکار نظیر طبقه کارگر شوروی استالینی و بلشویکهای قهرمان شوروی نیاز دارد. به حزبی آهنین، آگاه و یکپارچه محتاج است که اعضایش فقط برای فداکاری و نه کسب مقام و موقعیت بدان پیوسته باشند. سوسیالیسم می خواهد دولت را با نیل به کمونیسم زایل کند و جامعه ای بسازد که در آن از استبداد و دموکراسی، از آزادی و خفقان، از استقلال و سلطه گری خبری نباشد، جامعه ای که در آن واژه های آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، اعدام انسانها تزیین گر موزه های تاریخ تکامل انسان از توحش تا کمونیسم باشد. دیگر نیازی به بحث در این زمینه ها نبوده و این کلمات از فرهنگ لغات انسانها فراموش گردد.

چنین جامعه ای آسان ساخته نمی شود. چنین جامعه ای باید با مبارزه با دریائی از دشمنان طبقاتی که از همه امکانات برخوردار بوده اند بنا شود. لحظه ای وضعیت آفریقای جنوبی را بیاد آورید. سفیدپوستان نژاد پرست و حیوان صفت سیاه پوستان را در اردوگاههایی بنام "هوم لند" به اسارت گرفته بودند، از پیشرفت و تحصیل آنها ممانعت کرده و بعنوان نیروی ذخیره کار از آنها استفاده می کردند، به بهداشت آنها توجه نداشتند، مانع تربیت آنها بودند، از اسارت آنها در معادن الماس سود می جستند و به ثروت خود و بورژوازی جهانی می افزودند. نسلها این مردم را در اسارت نگهداشتند. روحیه انتقام جوئی قبیله ای را میان آنها تبلیغ می کردند تا برای همه مسجل شود که قبایل مختلف سیاهپوست بدون ولایت فقیه سفیدپوستان قادر به ادامه حیات نیستند. در تمام آفریقای جنوبی بندرت دکتر و مهندس و تکنیسین و استاد و دانشجو ... سیاهپوست پیدا می شد. سفید پوستان که خود مسبب عقب ماندگی سیاهان بودند مزرانه همین نقاط ضعف را دلیلی مشدد در کم هوشی، توحش سیاهان و لزوم بقا و استمرار قدرت سفیدان جا می زدند. این سیاست بورژوازی آفریقای جنوبی که به کثیفترین وضعیتی حقوق بشر را بزیر پا می گذاشتند مورد تائید همه بورژوازی جهانی بود. عده ای اپورتونیست این واقعیتهای را که به همین دهه گذشته بر می گردد فراموش کرده اند و نمی خواهند بفهمند که بورژوازی امروز همان بورژوازی ده سال پیش است و تغییری در ماهیت آن داده نشده است.

هدف از این مقدمه این بود که اشاره کنیم پس از روی کار آمدن ماندلا چه مقدماتی برای اداره کشور در اختیار وی بود. ماندلا باید با این مصالح جامعه ای را بسازد که سیاه پوستان بتوانند بتدریج به عنوان اکثریت جامعه در کنار سفیدپوستان و همتراز آنها پیشرفت کنند. این کار به راحتی مقدور نیست به مصالحه نیاز دارد، به

ادامه در صفحه ۱۱

کمونیست های پیگیر ترین مدافعان آزادی های دموکراتیک هستند

دو نوع زندانی...

محفل‌های خودسرکه در واقع نام تحریف شده همان محفل‌های پذیرفته اسلام عزیز هستند، به زیر آب کرده است و یا بهائیان را به اتهامات واهی به قتل رسانده و می‌رساند، هرگز قابل اعتماد نیست و حتی اگر زمانی نیز راست بگوید کسی حرف این دروغگوی بزرگ تاریخ ایران را نمی‌پذیرد. هم اکنون رژیم ایران بازرگان آلمانی آقای هوفر را دستگیر کرده و در واقع برایش جرم تراشی می‌کند زیرا وی نه مجرم بلکه گروگان رژیم ایران است و باید با قاتل میکونوس کاظم دارابی معاوضه شود. این امر ناشی از ترورستی بودن این رژیم است. طبیعی است که کسی به اظهارات این چوپان دروغگو باور نکند و دستگیری ۱۳ نفر از هموطنان یهودی ما را حمل بر همین گروختی‌ها با چسباندن یک اتهام جاسوسی برای اسرائیل ننماید. سوء پیشینه جنایتکارانه رژیم جمهوری اسلامی برای اعتقاد به صحت این احکام جای تردید فراوان باقی می‌گذارد. این است که باید خواهان یک محاکمه علنی و قانونی شد تا معلوم شود این متهمین اخیر نیز زیر تیغ بی‌عدالتی بیدادگاههای اسلام عزیز به سال‌ها مجازات‌های غیرقانونی و ناحق محکوم می‌شوند یا خیر.

تا اینجا وظیفه هر ایرانی است که برای آزادی همه زندانیان سیاسی و برقراری دادگاههای عادلانه منطبق بر ضوابط حقوق بشر و پذیرفته شده بین‌المللی بکوشد. لیکن دستگیری ۱۳ تن از هم‌میهنان ما که مذهبشان یهودی است به صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها این امکان را داده است تا میان قربانیان رژیم جمهوری اسلامی تبعیض ایجاد کنند و برای قربانیان یهودی و مسلمان چه برسد به کمونیست و انقلابی تفاوت قابل شوند. رژیم جمهوری اسلامی از همان بدو قبضه کردن حاکمیت تا به امروز به کشتن صدها هزار نفر اقدام کرده و زندانیان سیاسی را حتی پس از خاتمه دوران زندانشان به گلوله بسته است. شکنجه بنام تعزیر در جامعه اسلامی مجلسی شده و با ابتکار آقای خاتمی جای خاصی در گفتگوی تمدن‌ها باز خواهد کرد. تاریخ جهان کمتر جانورانی نظیر سردمداران جمهوری اسلامی را به یاد می‌آورد. لیکن جهان امروز این مقدار حساسیت گسترده‌ای را که در مورد اتهام وارده به ۱۳ یهودی هموطن ما، نشان می‌دهد، در مورد کشتار صدها هزار مخالفین این رژیم از خود نشان نداد. توگویی یهودی بودن امتیاز ویژه‌ای است که باید آن‌ها را در تافته‌ای جدا بافته پیچید. کار به جایی رسید که

یهودیان پاریس در اعتراض به دستگیری ۱۳ ایرانی یهودی مذهب در فرانسه که باعث تاخیر یکساعته هواپیمای جمهوری اسلامی شد، فریاد می‌زدند: "ما همه عضو موساد هستیم". خبرگزاری جمهوری اسلامی اطلاعیه‌ای از جانب جامعه کلیمیان ایران صادر کرد که متن آن چنین بود: "جامعه کلیمیان ایران با صدور اطلاعیه‌ای "شعار نفرت انگیز" صهیونیستهای فرانسوی در تظاهرات روز جمعه هشتم مرداد ماه در پاریس را مردود اعلام کرد. در این اطلاعیه آمده است: "گروهی از صهیونیستهای فرانسوی در پس نقاب دفاع از ۱۳

متهم بازداشت شده کلیمی در ایران و در حقیقت برای اثبات دشمنی خود با نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران، ماهیت واقعی خود را بروز داده و سرسپردگی خود را به سازمان مخوف جاسوسی موساد اعلام داشته‌اند. عده‌ای فرانسوی یهودی مذهب در حمله به رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به عضویت در یک سازمان مخوف و جنایتکار بنام موساد که دست کمی از ساواک و وزارت اطلاعات خود ما ندارد افتخار می‌کنند. آیا می‌شود وجود جمهوری اسلامی را توجیهی برای هر عمل زشت دیگر نمود. مسلماً عضویت در موساد افتخار نیست، شرم‌آور است. و این امر صهیونیسم جهانی است تا با حمله به یک رژیم جنایتکار چهره صهیونیسم را که یک ایدئولوژی نژاد پرستانه مانند نازیسم است تبرئه کند.

"لوران فابیوس" رئیس مجلس شورای ملی فرانسه طی اظهاراتی در آخرین جلسه مجلس قبل از شروع تعطیلات تابستانی، خواستار آزادی یهودیان دستگیر شده در ایران گردید و گفت: "خطاب من متوجه ایران است که در آنجا ۱۳ یهودی به صرف یهودی بودن ولی به اتهام بی‌پایه جاسوسی دستگیر و محکوم به اعدام شده‌اند. فابیوس افزود: "من از مقامات جمهوری اسلامی مؤکداً می‌خواهم که از این تصمیم وحشیانه عدول کنند و گر نه به هیچوجه نباید انتظار روابط عادی با جامعه بین‌المللی داشته باشند." (ژوئیه ۱۹۹۹).

متعاقب آن "یولی ژوسین" نخست وزیر فرانسه در دیدار با شورای یهودیان فرانسه اعلام کرد "اعدام ۱۳ یهودی توسط ایران روابط این کشور را با غرب به شدت زیر سؤال خواهد برد". روزنامه جمهوری اسلامی که از این اظهار نظر ژوسین به خشم آمده بود نوشت: "ژوسین در یک برخورد غیر معمول که به منزله دخالت در امور داخلی ایران تلقی می‌شود، اتهامات وارده به متهمین پرونده جاسوسی برای رژیم صهیونیستی را "کاملاً ساختگی" خواند و تهدید کرد در صورت اعدام این افراد بازگشت ایران به جامعه بین‌المللی غیرممکن خواهد شد." (نوامبر ۱۹۹۹)

فشار به دولت ایران به همین چند اظهار نظر ختم نشد، مطبوعات در ماه آبان ۱۳۷۸ خبر دادند آقای استیوارت ایزنشتات یک مقام بلند پایه وزارت خارجه ایالات متحده که به اسرائیل سفر کرده است گفت: "دولت پرزیدنت کلینتون برای آزادی ۱۳ یهودی در بند در زندان شیراز همه تلاش دیپلماتیک خود را به کار گرفته است.

و همچنین آقای بوغزیسموت خبرنگار روزنامه یدیعوت آهارانوت که پرتیراژترین روزنامه اسرائیل است به علت مسافرت آقای خاتمی به فرانسه در پاریس حضور داشت و از خاتمی پرسید: آیا شما شخصاً می‌توانید قول دهید که محاکمه یهودیان در ایران به صورت عادلانه برگزار شود؟ و خاتمی پاسخ داد: "من می‌توانم قول دهم که محاکمه یهودیان به صورت عادلانه برگزار خواهد شد" وی افزود: "یهودیان با دیگر شهروندان ایرانی حقوقی برابر دارند و وکیلان مدافع از حق آن‌ها دفاع می‌کنند و می‌توانند با خانواده‌های خویش ملاقات داشته باشند."

کار به اینجا ختم نشد مسئله دستگیری ۱۳ نفر در ایران فقط به علت اینکه یهودی بودند و نه "ایرانی" به کنگره آمریکا و سازمانهای جهانی یهودیان کشیده شد و کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد بار دیگر از مقامهای ایران خواست تا دادگاه رسیدگی به پرونده ۱۳ یهودی متهم به جاسوسی در محیطی بی‌طرف برگزار شود. خبرگزاری فرانسه در این مورد نوشت "وضعیت حقوق بشر در ایران در سازمان ملل مورد بررسی قرار گرفته است و در صورت ناعادلانه برگزار شدن دادگاه یهودیان، اوضاع بدتر از گذشته خواهد شد." (آذرماه ۱۳۷۸).

وقتی ناظر بی‌طرفی این همه فشار بین‌المللی را می‌بیند که برای نجات جان ۱۳ متهم به جاسوسی در ایران است، تعجب می‌کند که چرا این اعتراضات بین‌المللی وقتی انفلابیون و کمونیست‌ها را زیر شکنجه می‌کشند و یا تیرباران می‌کردند، وجود نداشت و ندارد و احساسات انسان دوستانه این مجامع به جوشش در نمی‌آید؟

حقیقت این است که صرفنظر از انگیزه جمهوری اسلامی که ما ایرانی‌ها بهتر از همه مایه‌ش را می‌شناسیم، موج تبلیغاتی اخیر صرفاً تبلیغ برای صهیونیسم و نژاد پرستی در جهان است. در جنگ جهانی وقتی نازیها بربرمنشانه یهودیان را فقط به جرم یهودی بودن به کوره‌های آدم‌سوزی می‌افکند به حق موجی از احساس همدردی نسبت به یهودیان در سراسر جهان برخاست و حتی زمانی که صهیونیسم بین‌الملل رقم این جنایت را به شش میلیون رسانید از این همدردی کاسته نشد. لیکن نیم قرن از این جنایت نازیها می‌گذرد و تبلیغات صهیونیسم جهانی که با همان تئوریهای نازیها مسلح شده‌اند، اجازه نمی‌دهد که کسی از بیست میلیون مردم قهرمان شوروی یاد کند که به رهبری استالین برای نجات بشریت جان باختند. توگویی ارزش بیست میلیون انسان شوروی کمتر از عدد شش میلیون یهودی است که صهیونیستها مرتب از آن نام می‌برند. اتفاقاً صهیونیسم یعنی همین که جان یهودی ارزش بیشتری از انسانهای دیگر دارد. برای صهیونیسم عرب انسان نیست باید گردن همه عربها زد و بمبارانشان کرد. بیست میلیون انسان شوروی انسان نبوده‌اند و صدها هزار ایرانی قربانی رژیم جمهوری اسلامی نیز ارزشی ندارند زیرا یهودی نبوده‌اند. برای سازمان ما ارزش کسی را نمی‌توان بر اساس ملی، نژاد، رنگ پوست و یا مذهب تعیین کرد، ارزش انسانها را بر اساس انسانیت و فداکاری وی به خاطر خدمتش به بشریت و ممنوع خویش می‌توان تعیین نمود. برای ما جان ۱۳ هموطن یهودی ما هماغذ عزیز است که جان سایر زندانیانی که به اتهامات واهی در بیغولهای رژیم جمهوری اسلامی بسر می‌برند و تبلیغات صهیونیسم جهانی هماغذ نفرت انگیز است و به دشمنی میان هموطنان ما دامن می‌زند که تبلیغات بربرمنشانه نازیها و ضد کمونیستها مشتمل کننده است.

بر ما کمونیستهاست که مرزها را روشن داریم و پان‌اسلامیسم را هماغذ افشاء کنیم که ایدئولوژی ارتجاعی صهیونیسم جنایتکار را افشاء می‌کنیم. □

بیانیه مشترک...

است که این اقدامات به خاطر "ثبات منطقه" و یا "همکاری در جهت توسعه" به عمل نمی‌آید و بیشتر معرف تشدید سلطه جویی امپریالیستی است. در مقابل، استعمارگران قدیمی نیز همچون روسیه و فرانسه و انگلیس، بی‌کار نمانده و هر یک به تناسب قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی خود هیچ فرصتی را برای گسترش نفوذ خویش در مناطق مورد بحث از دست نمی‌دهند. با این تفصیل پیدا است که کشمکش‌های قومی و هرج و مرج غالب در قفقاز به زیان منافع خلق‌هاست و دخالت بورژوازی امپریالیستی را موجب خواهد شد. از این رو است که نیروهای امپریالیستی تنش‌های قومی و هرج و مرج را به خاطر "صلح منطقه‌ای" امری الزامی و اجتناب ناپذیر جا می‌زنند تا حضور خود در این مناطق را توجیه، غارت منابع را تسهیل و در نهایت بردگی خلق‌ها در کشورهای زیر سلطه را تحکیم نمایند.

در واقع همین قدرت‌های امپریالیستی بودند که تنش میان صرب‌ها و بوسنیایی‌ها، کشمکش میان آلبانیایی‌ها و صرب‌ها و جنگ میان آذربایجان و ارمنستان را به وجود آورده و در "خیزش" چچن هم نقشی فعال داشتند. و باز همین نیروها هستند که قبایل افغانی را تحریک و مسلح می‌کنند تا به جان هم افتاده و یکدیگر را از میان بردارند. ولی وانمود می‌کنند که گویا تمامی این اقدامات برای بازآفرینی "صلح و آرامش" و برای حفظ "ارزش‌های مشترک بشریت" می‌باشد. و لابد برای لاپوشانی تنش‌ها و تناقضات جاری است که بورژوازی امپریالیست و لشکر مداحان خدمتگزارش به این نظام بردگی سرمایه‌داری لقب "نظم نوین" اعطا کرده‌اند. حال آن‌که این "نظم نوین" تاکنون دو جنگ بزرگ منطقه‌ای را باعث شده است. آن هم جنگ‌هایی با حضور قدرت‌های "بزرگ". بدین ترتیب پیدا است که این "نظم" ادعایی در عمل فقط یک بی‌نظمی و هرج و مرجی تمام عیار است. در فاصله نسبتاً کوتاهی هم عراق قربانی تعرض امپریالیستی گردید و هم یوگسلاوی به خاک و خون کشیده شد. از سوی دیگر شکی نیست که تشدید تناقضات جاری و رونق فزاینده عنصر بی‌نظمی، جنگ‌های تازه و یورش‌های دیگری را به دنبال خواهد داشت. تمامی این حوادث ما را بر آن می‌دارد که در مقابل امپریالیسم و در مقابل حملات آتی وی که برای تأمین منافع بورژوازی امپریالیست و همراهانش از سویی و به طریق اولی برای به خاک و خون کشیدن مناطق مورد بحث انجام خواهد گرفت، کاملاً هشیار باشیم.

بی‌گمان خلق‌ها می‌توانند و باید به گونه‌ای صلح‌آمیز در جوار یکدیگر زندگی کنند. ولی امکان این امر تنها

از طریق تشدید مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع میسر است. در این راستا برآمد نبرد طبقه کارگر در مقابل تعرضات اقتصادی و سیاسی سرمایه ... ما را بیش از پیش دلگرم می‌کند. دقیقاً برای جلوگیری از تنش‌های جدید منطقه‌ای، برای ممانعت از جنگ‌های قومی و به ویژه برای دفع تجاوز آشکار امپریالیستی، رشد و گسترش هرچه بیشتر این مبارزه امری حیاتی است. تجربه نشان داده است که تجاوز امپریالیستی چیزی جز تخریب و فقر و رنج و خون برای خلق‌های ما به ارمنان نمی‌آورد. در مقابل خشم فزاینده طبقه کارگر و خلق‌ها در مقابل ارتجاع امپریالیستی و یا تظاهرات صدها هزار نفری کارگران در بسیاری از کشورها حکایت از آن دارد که رشد و گسترش مبارزه‌ای مطلوب بر علیه امپریالیسم و ارتجاع امکان‌پذیر است. به همین جهت احزاب ذیل با توجه به ویژه‌گی‌های کشورهای خود و تحولات احتمالی برآند که مبارزه برای تحقق مطالبات زیر اهمیت به سزا دارد. مطالباتی که تحقق آن‌ها امکان یک زندگی دوستانه و متحد را برای مردم ما فراهم خواهد کرد:

- * ما مخالف اشغال کوزوو بوده و خواهان خروج کلیه نیروهای امپریالیستی و بیگانه از بالکان و خاورمیانه می‌باشیم.
- * بمباران عراق باید متوقف گردیده و محاصره این کشور پایان یابد.
- * ما خواهان خروج کشورهای متبوع خود از پیمان ناتو و پیمان‌های مشابه اروپایی و برجیده شدن پایگاه‌های مربوط به آن هستیم.
- * ما خواهان خروج کشورهای متبوع خود از اتحادیه اروپا هستیم که ابزار سیادت انحصارات است و خواستار لغو قراردادهای استعماری و امپریالیستی می‌باشیم.
- * ما هزینه‌های جنگ‌های امپریالیستی علیه عراق و کوزوو را نمی‌پردازیم.
- * ما حق خود تعیینی خلق‌های تحت ستم تا سرحد جدایی آن‌ها را بدون قید و شرط به رسمیت می‌شناسیم.

ما با وقوف به وظایف خود برای گسترش مبارزه سازمان یافته طبقه کارگر و خلق‌ها، از کارگران در هر کجا می‌طلبیم تا برای تحقق مطالبات فوق به پا خیزند.

سازمان احیا حزب کمونیست پروتتری ایتالیا

سازمان م-ل یونان

حزب کار ایران (توفان)

حزب کمونیست انقلابی ترکیه

سپتامبر ۱۹۹۹

فروپاشی شوروی...

رهبری باکیاست محتاج است و سالها وقت خواهد برد. تازه اگر سفیدپوستان در کار سیاه پوستان خرابکاری نکنند و بورژوازی جهانی نیز حداقل موضع بی‌طرفی را در این مورد اتخاذ کند. رهبر کشور باید حقوق شهروندی را برای همه افراد جامعه چه سفید و چه سیاه بیک اندازه رعایت کند. اگر سیاهان و سفیدان هر دو شهروندان کشور آفریقای جنوبی هستند پس باید در مقابل قانون حتی از همان نظر صوری بورژوازی از حقوق مساوی برخوردار شوند.

در این جا شما به مشکلات سیاسی و اقتصادی آفریقای جنوبی پی می‌برید، حال همان وضع را برای ممالک سوسیالیستی در نظر آورید. آفریقای جنوبی کشوری سرمایه‌داری است و تحولات آن با حفظ مناسبات حاکم سرمایه‌داری صورت می‌پذیرد. رهبران سیاهپوست آفریقای جنوبی نمی‌خواهند استثمار انسان از انسان را از بین ببرند، بورژوازی جهانی مخالفتی با این تحول تا لحظه‌ایکه منافع وی تأمین است ابراز نمی‌کند و حتی شرکت سیاهان در امور را باعث تقویت استراتژیک مبنای منافع خود در جنوب آفریقا ارزیابی می‌کند. پیدایش یک قشر سیاهپوست استثمارگر و همدست سفیدپوستان استثمارگر تداوم غارت آفریقای جنوبی را بهتر تضمین می‌کند. حال به جامعه سوسیالیستی برگردیم.

در سوسیالیسم نه تنها این مزایا موجود نیست سهل است بر نقاط ضعف جامعه آفریقای جنوبی، عوامل دیگری نظیر فشار بین‌المللی بورژوازی، تهدیدات امپریالیستی و خطر دائمی تجاوز، توطئه بورژوازی سرنگون شده و حمایت جهانی از وی نیز افزوده می‌گردد. دولت سوسیالیستی باید جامعه سوسیالیستی را با همان طبقه کارگر و متحدینی بسازد که استثمار سرمایه‌داری مانعی بر سر تکامل و پیشرفت آنها بوده است. دولت سوسیالیستی به روشنفکران پروتتری نیاز دارد، نیاز دارد به اینکه به برخی از متخصصین بورژوازی اگر فقط به کار خود مشغول باشند و دانش خود را به پرولتاریای در قدرت منتقل کنند رشوه بدهد. عقب نشینی کند تا بتواند برای حمله کارسازو موثرتر، بهتر دورخیز نماید. پرولتاریای در قدرت با این همه مشکلات روبروست که باید بر آنها غلبه کند. کاری بس عظیم در پیش است و در این راه بزرگ به رهبرانی سترگ که آینده را از قبل دیده و پیشگویی کنند و نه اینکه نشسته و غر بزنند و تئوریهای یاس‌آور بساریند، نیاز هست. رهبرانی که به توده مردم و زحمتکشان و نیروی لایزال آنها ایمان داشته باشند.

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی

یک بازنگری مجدد (۱۰)

طبقات و مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم

سعی می‌کند حزب طبقه کارگر را با انواع شگردها تحت تاثیر قرار داده و سر حزب را از درون کرخ کند و حزب طبقه کارگر را سترون سازد پی می‌برد یا به خواب غفلت فرو رفته و خواهد گفت یکبار سوسیالیسم همیشه سوسیالیسم و مخالفت با "تحولات و رفرمهای سوسیالیستی" سیاست ضد کمونیستی است؟

مارکسیست لنینیستها به مصونیت نظام سوسیالیستی در مقابل میکروبهای خارجی و داخلی اعتقادی ندارند. داروی درد این بیماری تنها مبارزه طبقاتی، تشدید آن و دیکتاتوری پرولتاریا است.

تاریخ جوامع تاریخ مبارزه طبقاتی است. این یکی از احکام اساسی و بزرگ بیانیه حزب کمونیست و رهنمود مارکسیست لنینیستها در مبارزه اجتماعی است. هر کس که خود را کمونیست می‌داند باید این حکم بزرگ را هضم کرده و در خورش عجین گشته باشد. بدون درک عمیق این حکم و پذیرش این امر که این مبارزه ادامه در صفحه ۹

بیانیه مشترک در نشست احزاب برادر

تنش و جنگ در بالکان، در خاورمیانه و قفقاز، یعنی در مهم‌ترین گلوگاه‌های جاری جهان همچنان ادامه دارد. مسئله‌ای که توضیح آن، بدون توجه به موقعیت استراتژیک مناطق مذکور، بدون توجه به وفور ذخایر و منابع مواد خام و یا بدون در نظر گرفتن تناقضات تند و تیز و انحراف پذیر موجود در این مناطق، اصلاً مقدور نیست. در حقیقت به خاطر تحکیم کنترل و تضمین سیادت امپریالیسم در بالکان بود که یوگسلاوی توسط دولت‌های آمریکا و انگلیس و آلمان و... این بزرگترین دول امپریالیستی جهان کنونی، درهم کوبیده شد. همین امر که خود یکی از مهم‌ترین مسائل جاری است، نشان می‌دهد که کشمکش‌های دیگر و تازه‌تری در راه‌اند. رقابت داخلی امپریالیست‌ها بر سر قفقاز و خاورمیانه به طور فزاینده شدت می‌یابد. مگر نه این است که قفقاز

و خاورمیانه ذخایر بسیار و منابع نفت و گاز طبیعی فراوان دارند؟ با این وصف و برخلاف دعای راهزنان بین‌المللی و ارتجاع جهانی، انگیزه‌های درگیری و سلطه‌جویی در مناطق مذکور نه تنها کاهش نمی‌یابد که بیش از پیش انبوه‌تر می‌گردد. در حال حاضر این امپریالیسم آمریکا است که رهبری لشکرکشی‌های امپریالیستی را در دست دارد و عامل اصلی ستیزهای سلطه‌جویانه است. بی‌جهت نیست که وی موقعیت خویش را از طریق پیمان مشترک اسرائیل - ترکیه تقویت کرده است و قصد آن دارد تا برای استقرار "نظم"؟! با توسل به پیمان ارتجاعی ترکیه و اسرائیل و مصر و اردن و عربستان، کشورهایی مانند سوریه و عراق و ایران و لیبی را به زانو درآورد. بدیهی

ادامه در صفحه ۱۱

TOUFAN

توفان

Nr.62 Feb. 2000

لنین و لنینیسم (۱)

به مناسبت هفتاد و ششمین سال درگذشت لنین

بهمن ماه امسال مصادف است با هفتاد و ششمین سال درگذشت لنین، پیشوا و الهام‌دهنده پرولتاریا و زحمتکشان جهان. ما در این سطور قصد توصیف خصایل انسانی و شرح وقایع پرشور و سراسر مبارزاتی او را نداریم و تنها می‌خواهیم مختصراً برخی از اساسی‌ترین جنبه‌های آموزش لنین را که به لنینیسم معروف است، توضیح داده تا از این طریق آن مارکسیست‌نماهای راست را که با اسلحه مارکسیسم به پیکار مارکسیسم رفته‌اند، بهتر بشناسانیم.

استالین چه خوب استاد و هنرمند انقلاب اکتبر را توصیف نمود و گفت: لنین برای انقلاب زاینده شده بود. او حقیقتاً نابغه انفجارهای انقلاب و بزرگترین استاد رهبری انقلاب بود.

لنین و سازماندهی انقلاب

نبوغ لنین در درجه اول سازماندهی انقلاب بود. لنین سازمان‌ده بزرگترین انقلابی بود که تاکنون تاریخ بشریت نمونه‌ای برتر و ارزنده‌تر از آن به خود ندیده است. برجسته‌ترین تجلی ایده سازمانی لنین که منجر به انقلاب اکتبر گردید، ایجاد حزب بلشویک بود. لنین بر علیه تمامی نظریاتی که معتقد بودند شرایط برای کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر فراهم نیست و پرولتاریای روسیه از رشد کیفی برای به دست گرفتن این قدرت برخوردار نیست، به پا خاسته و در مبارزه‌ای سخت بر علیه این گونه نظرات، آن را به منزله عقب‌نشینی از مارکسیسم و انکار لزوم حزب مستقل ادامه در صفحه ۸

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر